

پرکار هندوستان بوده و تا پایان قرن دهم هم زنده بوده است و کتابهای فراوان بنظم فارسی از او باقی مانده از آن جمله دیوان غزلیات وی که در ۹۸۸ تدوین کرده است ، اسکندرنامه معروف بقصه ذوالقرنین ، شمع دل افروز بر وزن خسرو و شیرین نظامی انعام در ۹۷۶ ، معراج الکاملین انعام در ۹۸۱ ، روضة الجمال انعام در ۹۸۳ ، سراج الصالحین انعام در ۹۸۶ ، بحر الاوزان انعام در ۹۸۸ ، مجمع الاشعار تقلید از مخزن الاسرار نظامی ، مائمه سرای تقلید از منطق الطیر عطار ، زهره و خورشید بر وزن حدیقه الحقیقه سنایی ، مطالع الفجر بر وزن سبحة الابرار جامی ، لیلی و مجنون ، رسل نامه بتقلید از بوستان سعدی .

۱۰۶ - **مولانا مانی شیرازی** از شاعران نامی قرن دهم ایران بوده ، در اوایل عمر از فارس باصفهان رفته ونخست زرگری میکرده و از همت بلندی که داشت بدین کارن ساخت و بسپاهی گری پرداخت و در آن کار ترقی کرد تا اینکه بدرجه امیری رسید ولی از آن کار هم دست کشید و بشوریه کی و عاشقی گرایید و در پایان عمر بملازمت شاه اسمعیل اول مشغول بود تا اینکه بدست میرنجم زرگر معروف بنجم ثانی که از اعیان دربار صفوی بود بتبری کشته شد و در تاریخ این واقعه اختلافست و برخی در ۹۱۳ و برخی دیگر در ۹۲۷ ضبط کرده اند و ظاهراً تاریخ اول درست ترست . مانی شیرازی از غزلسرایان خوب قرن دهم بوده و اشعار بلند و شورانگیز بسیار دارد .

۱۰۷ - **مولانا نورالدین محمد ظهوری ترشیزی** از معاریف شاعران مقیم هندوستان در قرن دهم و یازدهم بوده ، در جوانی سفرهایی در عراق و فارس کرد و از آنجا بهند رفت و در دکن وارد دربار ابراهیم عادلشاه شد و در آنجا دختر ملاملك قمی شاعر معروف را گرفت و در دکن ساکن شد و در دربار ابراهیم عادلشاه نعمت فراوان یافت و بیشتر آثار خود را بنام او پرداخته است و سرانجام در دکن در ۱۰۲۵ در گذشته است . ظهوری در نظم و نثر فارسی دست داشته و آثار فراوانی در هر دو فن دارد در نظم گذشته از دیوان غزلیات شامل ده هزار بیت ساقی نامه او در ۴۵۰۰ بیت معروف و از بهترین منظومات درین فنست - در نثر سبک مصنوع پر کنایه و استعاره دارد و آثار مهم او درین زمینه خوان

خلیل و کازار ابراهیم و سه نثر و پنج رقعه او معروفست .

۱۰۸ - میر نظام دست غیب شیرازی از شاعران نامی اواخر قرن دهم و اوایل

قرن یازدهم بوده و همواره در شیراز میزیسته ، از جزئیات احوال وی اطلاعی نیست جز آنکه در ۳۰ سالگی بسال ۱۰۲۹ در گذشته و در حافظیه شیراز در جوار خواجه حافظ شیرازی او را بخاک سپرده اند . وی از غزلسرایان زبردست زمان خود بوده و ۳۰۰۰ بیت غزلیات شورانگیز شیوا دارد .

۱۰۹ - مولانا نظام الدین استرآبادی وی بجز نظام استرآبادی شاعر معروف

قرن نهمست که اشعار او منحصر بمدایح ائمه اثنی عشری و بسکی از معروفترین شاعران این سبکست زیرا که اشعار وی تنها شامل مدایح امرای دربار سلطان حسین بایقرا مانند علیشیر نوایی و مظفر حسین میرزا و سیف الدین مظفر بتکچی و عمر معدی کرب سلطان و غیاث الدین علی بتکچی و امیر جمال الدین محمد شیرنگی و امیر شاه حسین اصفهانی و امیر یوسف علی کو کلتاش و سید زین العابدین صادق و مرثی علیشیر نوایی و امیر بابا و خواجه مجدالدین ابوعلی و خواجه شمس الدین محمد بتکچی و غیره است و نسخه‌ای که از دیوان او در دستت تاریخ ۹۹۴ دارد و پیش از آن تاریخ در گذشته است . اشعار وی منحصر بقصاید و مقطعات و مرثیست و شعر را روان و شیوا میگفته است .

۱۱۰ - ضمیری اصفهانی از شاعران زبردست و معروف اواخر قرن دهم و اوایل

قرن یازدهم و رمال بوده و بهمین جهت شاه عباس اول تخلص ضمیری را بساوداده بود . مدتی شاگرد میر غیاث الدین منصور بوده و همواره در دربار شاه عباس زیسته و رمال باشی دربار شده و شاعری توانا و از مشاهیر زمان خود و مورد توجه خاص شاه عباس بوده است و شعر بسیار داشته که نزدیک به صد هزار میرسیده چنانکه دیوان بسیاری از شعرای بزرگ را جواب گفته بود و در همان زمان وی شاعر دیگری هم بوده است ضمیری همدانی که نباید با وی اشتباه کرد و این ضمیری اصفهانی غزل را مخصوصاً خوب میگفته است .

۱۱۱ - ابوالخیر محمد بن محمد فارسی از دانشمندان قرن دهم بوده و در ضمن از

شاعران آن زمان بشمار می‌رفته و کتاب مختصری در اصطلاحات و تعریف علوم بزبان

تازی بنام طلیعة العلوم نوشته و در نیمه اول این قرن میزیسته است .

۱۱۲ - مهرزا ابوطالب طباطبایی کاشانی پسر امیر رفیع الدین حیدر معماپی شاعر معروف این زمان بوده و خود از سرایندگان معروف کاشان در نیمه دوم قرن دهم بشمار می رفته است .

۱۱۳ - قاضی احمد سیستانی از شاعران معروف سیستان بوده و چون در آن زمان قاضی احمد دیگری هم بوده است برای امتیاز از دیگری ویرا قاضی لاغر می گفته اند و وی از شاعران نامی زمان ملک سلطان محمود پادشاه سیستان و معاصر شاه اسماعیل بوده و در سیستان مسند قضاوت داشته و پسرش قاضی جلال نیز از شاعران معروف آن زمان بوده است . وی بر ادبی داشته است بنام نصیر که ذکرش خواهد آمد .

۱۱۴ - میرزا ابراهیم ادهم کاشانی از شاعران معروف کاشان در قرن دهم بوده در پایان زندگی پس از مدتی سیاحت به تبریز رفت و در آنجا بسال ۹۶۹ کشته شد و بیشتر اشعار وی رباعیست .

۱۱۵ - ارشد گازرونی از شاعران معروف شیراز و اصلا از مردم گازرون بوده و غزل را بسیار خوب میسروده است .

۱۱۶ - خلیفه اسدالله اصفهانی از خاندانی معروف از سادات اصفهان بوده و از رجال معروف دربار شاه طهماسب بشمار می رفته است . نخست در اصفهان میزیست و در آنجا کسب دانش کرد و سپس بدربار صفویه راه یافت و سرانجام بمنصب خلافت دربار رسید که از مناصب مهم آن عصر بود و در پایان زندگی تولیت آستان رضوی را باو دادند و بهمین جهت چندی در مشهد بود و از بیشتر دانشمندان مشهد در علوم نقلی و عقلی برتری داشت و در ضمن مردی پارسا و پرهیزگار بود و بهمین جهت شیخ الاسلامی مشهد را هم باو دادند و ده سال که ساکن مشهد بود در منزل معروف بیالین گاه سکنی داشت و چون در مالکیت آنجا تردید داشت هرگز در آنجا نماز نگزارد و همواره در بقعه هزار نماز میکرد و نیز بواسطه احتیاط و پرهیزی که داشت از آب قنات سناباد که در صحن جاریست وضو و غسل نکرد و هرگز از طعامی که در آستانه می پختند نخورد و معاش او از محصول

ملکی بود که در اصفهان داشت و برایش میفرستادند و نیز مردی بسیار نیکو سیرت و خوش روی بوده و در ضمن کارهای دیگر مرتباً درس میگفت و حفظ او باندازه‌ای نیرومند بود که همه کتبه‌های درسی متداول را از برداشت و خود گفته است وقتی در کاشان بامولانا محمد ابیوردی دانشمند معروف زمان خود مبحث علت و معلول را مباحثه می کرده، اتفاقاً نسخه‌ای که در آن بحث می کردند کم شده و وی همه مندرجات آنرا از آغاز تا انجام از بر نوشته است و چون با نسخه دیگر مقابله کردند چیزی از میان نیفتاده بود و سر انجام در میان شست و هفتاد سالگی در ۹۶۸ در مشهد در گذشت و در مدفنی که در پایین پای خود ساخته بود بخاکش سپرده‌اند و در ضمن شاعری توانا بوده است.

۱۱۷- امیر معین الدین اشرف شیرازی معروف بمیرزا مخدوم و متخلص باشرف پسر امیر سید شریف بساقی شیرازی متخلص بشریفی بسوده و بهمین جهت بمیرزا مخدوم شریفی مشهور شده بود و از مشاهیر دانشمندان و مدرسان نیمه دوم قرن دهم فارس بوده و در زمان شاه طهماسب در شیراز بتدریس مشغول بوده و در زمان شاه اسمعیل دوم حشمت و جلالی تمام یافت و چون کارهای این پادشاه رو باختلال رفت از دربار وی در قزوین بیغداد رفت و چهار روزه خود را بیغداد رساند و بواسطه شهرت علمی فوق‌العاده‌ای که داشت در خاک عثمانی اقبال عظیمی باو کردند و قاضی عسکر دربار عثمانی شد ولی پس از چندی از آن کار کناره گرفت و ببحر رفت و سالها در مکه بود و منصب قاضی القضاة مکه را داشت و سر انجام در آنجا در گذشت. وی در ضمن شاعری زبردست بوده است.

۱۱۸- خواجه افضل الدین محمد ترکه معروف بافضل ترکه از دانشمندان معروف قرن دهم بود و در زمان شاه طهماسب و شاه اسمعیل دوم و شاه محمد خدای بنده می زیست و از خاندان مشهوری بود که بنام خاندان ترکه معروف بوده‌اند و در اصفهان می زیسته‌اند و بیشتر از دوپست سال در ایران شهرت داشته‌اند و چون جدشان از مردم خجند تر کستان بوده و از آنجا بایران آمده و ترك زبان بوده باین

نام معروف شده اند. نخستین کسی که ازین خاندان معروفست خواجه صدرالدین ابو حامد محمد تر که است که معاصر با غازان خان و سلطان محمد خربنده و خواجه رشیدالدین فضل الله مورخ معروف قرن هفتم بوده و با او مکاتبه داشته و خواجه در حدود ۷۱۲ نامه ای باو نوشته و پسرزاده اش صابن الدین علی بن محمد بن محمد که کتاب قواعد التوحید جد خود را بنام تمهید القواعد شرح کرده در مقدمه آن می گوید جد من ابو حامد مشتهرتر که مولفات بسیار دارد مانند رساله در وجود مطلق و حکمت المنیعه و حکمت الرشیدیه و کتاب الاعتماد الکبیر و قواعد التوحید و از علمای عصر خویش بود و پس از مدتی وارد سلك عرفا شد و در عرفان هم تالیفات مهم کرد و پیدا است که کتاب حکمت الرشیدیه را بنام خواجه رشیدالدین فضل الله نوشته و او دو پسر داشته است یکی خواجه ضیاء الدین محمد و دیگر خواجه افضل الدین محمد معروف بافضل الدین صدر تر که که از دانشمندان زمان خود بود و در خانه پدری و در محله نیماروت یا نیما رود در اصفهان می زیست و در اوایل سال ۸۵۰ سلطان محمد میرزا پسر شاهرخ گورکان که از پدر حکمرانی قم و ری داشت برای کشور ستانی باصفهان رفت و درین میان سعادت بیک پسر امیر خواند شاه که فرمان حکمرانی اصفهان از دستگاه شاهرخ بنامش رسیده بود چون خبر آمدن سلطان محمد میرزا را شنید گریخت و با سیدعلی گلباری که از روسای شهر بود از راه رودشتین آهنگ هرات کرد و چون خبر بسطغان محمد میرزا رسید بدنبال او رفت و او را با سید علی گرفت و بشهر آورد و سیدعلی را کشت و سعادت بیک را چوب زد و در قفس کرد و در قلعه شهر آویخت و مردم را بخود خواند و شاه علاءالدین محمد نقیب را در کار دخالت داد و نیز با لشکری بسوی شیراز رفت و چون این خبر بشاهرخ رسید متوجه عراق شد و سلطان محمد میرزا سوی لرستان رفت و شاهرخ باصفهان رسید و گروهی از روسای شهر را که با سلطان محمد میرزا همدست می دانست گرفت و با خود بساوه برد و از آن جمله قاضی امین الدین فضل الله و خواجه افضل الدین محمد تر که و شاه علاءالدین محمد و مولانا عبدالرحمن برادرزاده قاضی امین الدین و خواجه امیر احمد چوبان

بودند که هر يك را بيكي از دروازه‌های ساوه بخلق آویخت و برخی مانند خواجه محمود حيدر و شاه قوام‌الدين نقیب و شاه نظام گلستانه از هر يك جستند و این واقعه بر شاهرخ شوم بود چنانکه گویند پس از هشتاد روز در گذشت و نیز گفته‌اند دو بار ريسمان خواجه افضل پاره شد و فریاد می کرد بشاهرخ بگویند این عقوبت برای ما لحظه‌ای بیش نیست اما پنجاه ساله نام نيك خود را ضایع مکن و گویند دست گوهر-شاد بیگم زوجه‌اش درین کار بوده است و بدین گونه خواجه افضل‌الدين محمد در اواسط رمضان ۸۵۰ که این واقعه اتفاق افتاده کشته شده است و اثری که از او مانده ترجمه کتاب ملل و نحل تألیف ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی (۴۷۹-۵۲۸) است بنام تنقیح الادلة والملل فی ترجمه کتاب الملل والنحل و در روز یکشنبه ۱۳ رجب ۸۴۳ در اصفهان پایان رسانیده است و جنازه او را از ساوه باصفهان بردند و در محل معروف به «درب آستان» بخاک سپردند. خواجه ضیاء‌الدين محمد دو پسر داشت یکی خواجه جمال‌الدين و دیگر خواجه حبیب‌الله که در راه مکه کشته شده است و از دو پسر مانده است: افضل‌الدين محمد و ضیاء‌الدين علی. ضیاء‌الدين علی بن محمد بن صدرالدين محمد پسری داشته است بنام صاین‌الدين علی بن محمد بن تر که که از بزرگان و متصوفان زمان خود بوده و در همه علوم زمان مخصوصاً حکمت و فقه و تصوف و کلام و علم نقطه و حروف و اعداد و جفر دست داشته و در هر يك از آن‌ها چیزی نوشته، وی را تیمور گورکان پس از فتح اصفهان با برادرانش جبراً بسمرقند برده و پس از آن که بدان شهر رسیده اند برادر مهترش را بقضای سمرقند گماشته و صاین‌الدين خود سفری بحج رفته و مدتی در شام و مصر و حجاز بسر بسزده و در آنجا بخدمت صوفیه رسیده و چون بعراق باز گشته خبر مرگ تیمور را شنیده و باصفهان رفته و حلقه درسی فراهم ساخته و در حدود ۸۰۸ و ۸۰۹ که پیر محمد پسر شاهرخ حکمران فارس شد او را با خود از اصفهان بشیراز برد و پس از کشته شدن پیر محمد که مقام او بمیرزا اسکندر رسید صاین‌الدين وارد دستگاه او شد و پس از آنکه میرزا اسکندر طغیان کرد و گرفتار شد و شاهرخ فارس و اصفهان را گرفت وی نزد او شد، اما هم

چنان بد خواهان در پیش شاهرخ از و سعایت می کردند و وی برای برائت خود بخراسان رفت و مورد نظر شاهرخ قرار گرفت و قضای یزد را باو داد ولی بد خواهان همچنان او را رها نمی کردند و مشرب تصوف او را سبب تهمت قرار داده بودند و وی برای تبرئه خود دو رساله نوشت که هر دو *نفثة المصدور* نام دارد و در آنها می گوید که در جوانی پیرو تصوف بوده و اینک از آن عقیده بازگشته است و چنان می نماید که شاهرخ وی را بهرات خوانده و او این دو رساله را درهرات نوشته باشد و سپس در ۸۲۹ رساله ای در اعتقاد نوشته و درین میان احمد لار نامی بر در مسجد جامع هرات کاردی بشاهرخ زد که کارگر نشد و صوفیان را درین کار متهم کردند و از آنجمله شاه قاسم انوار شاعر عارف مشهور و صابن الدین علی را هم متهم کردند، چنان که بامدادی که صابن الدین نشسته و با شاگردانش کتاب صحیح بخاری را می خواند خبر رسید که ایلچی آمده و او را بحضور شاه می خواند و هر کس را که در آن خانه بود گرفتند و خانه را مهر کردند و وی را در قلعه شهر بند افکندند و همه اسناد املاکش را گرفتند. پس از چند روز گرفتاری آزادش کردند و سرانجام در ۸۳۶ در گذشت. صابن الدین علی مولفات بسیار دارد از آن جمله *تمهید القواعد*، کتابی در علم حروف، *مناظره عقل و عشق* که در محرم ۸۰۸ بپایان رسانیده، رساله ای در اصرار صلوة که در روز پنجشنبه ۲۱ جمادی الاولی ۸۲۰ تمام شده، شرح *لمعات فخر الدین عراقی بنام ضوء اللمعات* که در ۸۱۵ با تمام رسانیده، رساله در تحقیق *انا نقطه التي تحت الباء*، رساله در بیان معنی قابلیت و تصور تحقق آن، شرح *فصوص الحکم*، شرح گلشن راز، رساله در *شرح القمر*، کتاب *مفاحص*، رساله در اصرار الصلوة، شرح *قصیده نائیه ابن الفارض*. خواجه جمال الدین سری داشته بنام *خواجه علاء الدین و ظاهرا* این خواجه افضل الدین محمد ترک که دوم و ضیاء الدین علی که او هم در قرن دهم می زیسته پسران خواجه حبیب الله ترک که اصفهانی بوده اند که در زمان شاه طهماسب قاضی اصفهان بوده و پس از مرگ او قضاوت پسرش افضل الدین محمد رسیده و وی مدتی قاضی عسکر در بار صفویه هم بوده و در زمان شاه طهماسب متصدی شرعیات شد و پس از مرگ شاه طهماسب ناظر و کلید دار و خادم

باشی و مدرس آستان رضوی شد و در ۹۹۱ که پادشاه محمد خدا بنده از هرات بقزوین می رفت در راه در امامزاده عبدالعظیم ری بیمار شد و در منزل اندرمان در اوایل ذی الحیجة آن سال در گذشت و پیکرش را با امامزاده عبدالعظیم بردند و در آنجا بخاک سپردند و وی و برادرش ضیاء الدین علی هر دو شاعران زبردست بوده اند .

۱۱۹- **خواجه ضیاء الدین علی تر که** چنانکه گذشت برادر خواجه افضل الدین محمد تر که سابق الذکر و از خاندان معروف تر که در اصفهان بود و وی نیز چون برادرش شاعر توانایی بوده است .

۱۲۰- **علافتی** از شاعران قرن دهم هندوستان در دربار جلال الدین اکبر بوده و بخدمت زین خان کو که از امرای دربار وی اختصاص داشته و وی بجز الفتی یزدیست که در همان زمان در هند می زیسته است .

۱۲۱- **الفتی یزدی** چنانکه گذشت وی بجز الفتی سابق الذکر است و نخست در یزد می زیسته و سپس به هندوستان رفته و بخدمت خان زمان که از رجال بزرگ دربار هند بوده پیوسته است و در ریاضی مهارت کامل داشته و شاعری غزل سرای توانا بوده و در برابر يك بيت از ممدوح خود هزار رویه هندی صلت گرفته است .

۱۲۲- **الفتی عراقی** وی نیز بجز دو الفتی سابق الذکر است و او هم در همان زمان در هندوستان می زیسته و از شعرای دستگام میرزا یوسف خان از بزرگان هند و ساکن کشمیر بوده و شهر آشوبی درباره کشمیر سروده است .

۱۲۳- **قلج خان الفتی** وی نیز از شاعران قرن دهم هندوستان و از طایفه ترکان جانی قربانی بوده و در علوم مختلف و حکمت دست داشته و داخل امرای پنج هزاری دربار هند بوده و مردی پاکدین بشمار می رفته و چندی منصب جملة الملکی داشته و سپس منصب دارایی کابل را باو داده اند و شاعر غزل سرای توانایی بوده است .

۱۲۴- **الناصر میرزا صفوی** از شاهزادگان معروف صفوی و از پسران شاه اسمعیل اول بود. بر برادرش شاه طهماسب در سال ۹۵۴ قیام کرد و از ایران گریخت و نزد سلطان سلیمان عثمانی رفت و او را بجنگ با ایران برانگیخت و بالشکریان عثمانی

بایران آمد و آذربایجان را متصرف شدند و اصفهان را هم گرفتند، اما درین میان القاص میرزا باسر کردگان لشکر آل عثمان بهم زد و ازیشان جدا شد و پیرادرش پیوست و شاه طهماسب هم او را بمشهد فرستاد و ساکن آن شهر شد تا اینکه در ۹۸۴ در آن شهر در گذشت. وی از شاعران خوب این زمان بشمار می رفته و غزل را نیکو می سروده است.

۱۲۵- **میر امانی بابل** معروف به **منججه** از سادات کابل و از شعرای مقیم هندوستان بوده و در دربار جلال الدین اکبر می زیسته و در ۹۸۱ در جونپور از اسب افتاده و در گذشته است. وی در اقسام مختلف شعر دست داشته و دیوانی فراهم کرده است.

۱۲۶- **میر شریف امانی اصفهانی** وی نیز از شاعران نامی قرن دهم بوده و از اصفهان به هند رفته و بیست سال در سرزمین هند زیسته و مجرد بوده و غزل را نیکو می سروده است.

۱۲۷- **انسی قندهاری** از شاعران نامی قرن دهم هندوستان بوده و با بابر از قندهار به هند رفت و نخست سمت واقعه نویسی داشته و پس از مرگ بابر در دربار جانشینان وی نیز بمقامات مهم رسیده و در ۹۷۳ در لاهور در گذشته و در اقسام مختلف شعر دست داشته است.

۱۲۸- **اوجی کشمیری** نیز از غزل سرایان خوب قرن دهم هندوستان بوده است.

۱۲۹- **نصیر سیستانی** از غزل سرایان زبردست قرن دهم بوده و در چهار سالگی کور شده بود و برادر قاضی احمد سابق الذکر بود.

۱۳۰- **محمد سعیدخان ازبک ملقب بیهادرخان** پسر سلطان حیدر بیک ازبک و برادر کبیر علیقلی خان ملقب بخان زمان و متخلص بسلطان بود و از امرای دربار نصیر الدین محمد همایون پادشاه هند بود و در ۹۷۵ طغیان کرد و در آن واقعه کشته شد و جزئیات احوال وی در شرح حال برادرش خواهد آمد. وی نیز مانند برادرشاعری زبردست بوده است.

۱۳۱- **علیقلی خان ازبک ملقب بخان زمان** و متخلص بسلطان چنانکه گذشت

پسر سلطان حیدر بک و از امرای دربار همایون بود و در اواخر قرن دهم در هند می زیست. پدرش در جنگ جام با طاعت قزلباش در آمد و امارت یافت و در زمانی که همایون از سفر عراق و ایران بر می گشت این دو برادر ملتزم او شدند و با وی بقندهار رفتند و در جنگها شجاعت بسیار کردند، مخصوصاً در جنگ هیمود، پس از آن جنگ همایون حکمرانی ولایت سنبهل را بایشان داد و در آنجا با افغانها جنگهای چند کردند و فیروز شدند و تا سرزمین بهارپیش رفتند و بیاس این خدمات همایون حکمرانی جوئیوز را بایشان داد ولی پس از چندی در افغانستان طغیان کردند و همایون بدفع ایشان رفت، اما خان زمان مادر خود را بشفاعت نزد پادشاه فرستاد و ازو زندها گرفت و پس از چندی باردیگر طغیان کردند و این بار همایون عازم جاپور شد و در ۹۷۰ در سکر اول از توابع الله آباد که اینک معروف بفتح پورست بر هر دو برادر دست یافت و در ۹۷۵ ایشان را کشت. علیقلی خان نیز مانند برادرش شعر فارسی می گفته است.

۱۳۲ - بدیع الزمان میرزا صفوی پسر سوم بهرام میرزا برادر کبتر شاه

طهماسب و پسر زاده شاه اسمعیل بود؛ در ۹۶۵ شاه طهماسب حکمرانی قندهار را برادر مهترش سلطان حسین میرزا و حکمرانی سیستان را بوی داد و او را بآن سر زمین فرستاد و تیمورخان استاجلو را که از اعیان دربارش بود پیشکاری وی مقرر کرد و وی آنجا بود تا اینکه شاه اسمعیل دوم بسطانت رسید و تیمورخان مزبور فرمان داد که وی و پسر خردسالش بهرام میرزا را کشت و بدین گونه در ۹۸۴ کشته شد. این شاهزاده مردی دانش دوست و ادب پرور بود و خود شعر را نیکو میسروده است.

۱۳۳ - بهرام میرزا صفوی پسر شاه اسمعیل اول و برادر کبتر شاه طهماسب

و پدر بدیع الزمان میرزا سابق الذکر بود. از جانب برادر حکمرانی همدان داشت و در ۹۵۴ که الفاص میرزا بر شاه طهماسب طغیان کرد وی با او یاری نکرد و نسبت بشاه طهماسب وفادار بود؛ اما سال بعد در ۹۵۵ در جوانی در گذشت و ازو سه پسر ماند: سلطان حسین میرزا سابق الذکر که شاه طهماسب در ۹۶۵ حکمرانی قندهار را باو داد و ابراهیم میرزا که داماد شاه طهماسب بود و بدیع الزمان میرزای سابق الذکر. بهرام

میرزا از خوشنویسان و شاعران بانوق معروف زمان خود بوده است.

۱۳۴ - **امیر محمد صالح جغتایی** از امیر زادگان نامی دستگاه سلطان

حسین بایقرا و پسر امیر نور سعد و از بازماندگان امیر شاه ملک بوده که از امیران دربار تیمور بشمار می رفت و خود در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم می زیسته و مردی دانشمند و دانش پرور بوده و غزل را نیکو می سروده و در ۹۴۱ در گذشته است.

۱۳۵ - **نواب محمد پیرام خان یا پیرام خان و با پیرامعلی خان بهارلو**

ملقب بخان خانان از معروفترین رجال قرن دهم هندوستان در دربار همایون و جلال الدین اکبر بوده، پدرش یوسف علی بیگ بن یار بیگ بن پیرقلی بیگ بن علیشکر بهارلو و خاندان وی از خانواده های مجتشم قرن نهم بوده اند. علیشکر بیگ حکمرانی همدان و دینور و کردستان و توابع را داشت و نام آبادی علی شکر از نام اوست که اکنون بخط «الیشتر» یا «الشتر» هم می نویسند. وی از بازماندگان بهارلو از امرای قراقوینلو بود؛ پیرقلی پسر علیشکر در زمان حسن یا شا بحصار شادمان رفت و چندی در خدمت سلطان محمود میرزا ماند و پس از آن در شیراز باوالی فارس در افتاد و منتهزم شد و امرای سلطان حسین میرزا او را کشتند. پسرش یار بیگ در زمان شاه اسمعیل اول با پسر خود یوسف قلی بیگ از عراق بیدخشان و از آنجا بقندز رفت و در خدمت امیر خسرو شاه بود. پس از مرگ او بخدمت ظهیرالدین بابر پادشاه معروف هند پیوست. پیرام خان در بدخشان ولادت یافت و پس از پدر ببلخ رفت و در آن شهر کسب دانش کرد و در ۱۶ سالگی وارد خدمت نصیرالدین محمد همایون پادشاه باری هند شد و در آن دربار ترقی کرد و بمصاحبت پادشاه رسید. در زمانی که همایون متوجه هند شد او در گجرات بود و پس از دو سال که در سختی و عسارت گذرانید بدربار همایون راه یافت و با او بایران آمد و شاه طهماسب در آن سفر لقب خانی و طبل و علم که از مناصب مهم دربار صفویه بود باو داد و در بازگشت ازین سفر او را بحکمرانی فندهار فرستاد و چون بهند بازگشت سپهسالاری قشون هندوستان را باو دادند و در جنگهای ماجواره و فتح سپرند شجاعت های فراوان کرد و بهمین جهت همایون بر عزت او افزود و او را فرزند خطاب می کرد و خان خانان

لقب داد و وکیل سلطنت او شد و در اواخر آن دولت وی را خان با با خطاب می کردند. پس از جلوس جلال الدین محمد اکبر تا پنج سال که آن پادشاه جوان بود. کارهای سلطنت هند همه بدست او بود تا اینکه در ۲۰ جمادی اولی ۹۶۷ تقویم در میان او و شاه روی داد و وی از اکره پایتخت اکبر بدلهلی رفت و شهاب الله خان او را در قلعه ای متوقف نگاه داشت ولی چون لشکریان شوریدند و در دهلی ازدحام کردند وی را وادار کردند از آنجا برود و او آنچه همراه داشت بتوسط حسین بیگ ذوالقدر بدربار فرستاد و از راه ماکو بسوی گجرات رفت که در آنجا بحجج برود، اما فسخ عزیمت کرد و بعزم جنگ بدامن کوه لاهور رفت و در آن جنگ شکست خورد و بانزدیکان خود گریخت و بکوه لاهور پناه برد. جلال الدین محمد اکبر او را امان داد و چند تن را در پی او فرستاد و اجازت داد که بحجج برود و چون در راه بنهر واله در خاک گجرات رسید بر کشتی نشسته بود و بر روی نهری بنام سهرنگ گردش می کرد که مبارک خان توخالی که پدرش را بیرام خان در یکی از جنگها کشته بود با انتقام بر سر او تاخت و بختجرا او را در سال ۹۸۶ کشت بیرام خان از معروفترین رجال تاریخ هندوستانست و مورخان هند بنام خان اعظم و خان خانان در بزرگداشت وی سخن بسیار رانده اند. گذشته از مردی و دلادری بسیار دانش دوست و هنر پرور بوده و شاعران زمانه را تشویق فراوان کرده و شیعه معتقدی بسوده و هر کس از خراسان به هندوستان می رفته رعایت بسیار از وی کرده و بیشتر شاعران و هنرمندانی که در قرن دهم از ایران به هند رفته اند برای بهره جویی از او بوده است و همیشه هدایا و نذرهای بسیار گران بها برای آستان رضوی می فرستاده، در شعر فارسی نیز دست داشته و بیرم تخلص می کرده و دیوانی شامل ۸۰۰ بیت از او مانده است. وی پسری داشته بنام عبدالرحیم خان معروف بعبدالرحیم میرزا خان و یا میرزا عبدالرحیم خان و یا میرزا خان که در موقع کشته شدن پدر چهار ساله بوده ولی بسیاری از صفات بزرگ پدرش با وارث رسیده بود و در سه سالگی هند جانشین پدر شد و او را خان خانان لقب دادند و از مشاهیر قرن یازدهم هندست و او هم شعر خوب می گفته و رحیمی تخلص می کرده است و ذکرش پیش ازین (ص ۳۶۱-۳۶۲) گذشت.

۱۳۶ - مولانا بیکی سجاوندی از مردم سجاوند از توابع شهر اوگر در خاک غزنین بوده و بهمین جهت بغزنوی هم معروفست . نخست در کابل در خدمت میرزا محمد حکیم می زیسته و سپس بحج واز آنجا بهندوستان رفته است و برخی از کتب احادیث مانند مشکوٰۃ و شمایل النبی را پیش میر مرتضی شریفی درس خوانده و چون پیرشده بود عازم وطن خودشده ، اما در راه در پیرشاور در سال ۹۷۳ در گذشت . وی از از شاعران توانای زمان خود بوده و در اقسام مختلف شعر دست داشته است .

۱۳۷ - مولانا بیکی شوشتری وی نیز از شاعران قرن دهم بوده و از دیار خود بهرات رفته و سی سال در آنجا ساکن بوده است و با شاعران آن سرزمین محشور بود . سرانجام مبتلا بجنون شد و در آن حال در گذشت و وی از غزل سراپان خوب زمان خود بوده است .

۱۳۸ - صادق بیک افشار تبریزی متخصص بصادقی از معارف هنرمندان و شاعران قرن دهم و از نجیب زادگان ایل خدا بنده لو بود . پدرانش در آغاز سلطنت شاه اسمعیل اول از سرزمین شام بآذربایجان و عراق آمدند و وی در ۹۴۰ در تبریز در نزدیکی محله ورجو یا ویجویه ولادت یافت و در ۲۰ سالگی پدرش کشته شد و امیرخان موصالوی حکمران همدان وی را از قلندری خارج کرد و بخدمت خود پذیرفت و مدتی نیز در خدمت بدرخان و اسکندر خان افشار بود و در زمان شاه اسمعیل دوم وارد خدمت کتابخانه صفویه شد و شاه عباس اول منصب کتابداری را باو داد ، بهمین جهت بصادقی کتابدار معروف شده است . از تذکره مجمع البخاوص او معلوم میشود که سفرهای بسیار از آن جمله بحلب و یزد و کبلان و لاهیجان و بغداد و عتبات و ابرقوه و استرآباد و همدان کرده است و چون در دستگاه صفویه بوده ناچار در قزوین و اصفهان هم مدتی زیسته است و تا اوایل قرن یازدهم زنده بوده و از مشاهیر شاعران و نقاشان زمان بشمار می رفته و در نظم و نثر فارسی و ترکی جغتایی دست داشته و در ۱۰۱۰ مجه و مه های از مؤلفات خود ترتیب داده که شامل منظومه های در نقاشی در بحر خسرو و شرین بنام قانون الصور و مجموعه ای از قصاید حمد و نعت و منقبت بنام زبده الکلام و مثنوی فتحنامه عباس نامدار شامل فتوحات

شاه عباس معروف بجنک نامه در بحر متقارب و مقالات و حکایات بتقلید بوستان سعدی و مخزن الاسرار نظامی و مثنوی سعد و سعید ببحر خسرو شیرین و دیوان غزلیات فارسی و ترکی و منشآت فارسی و ترکی و تذکره الشعراء شامل رباعیات که بنام شاعران متقدم و متأخر و معاصر خود تنظیم کرده و حظیات بتقلید رساله لذات معینی استرآبادی باشد .

معروف ترین اثر او تذکره مجمع الخواص در شرح احوال شاعران معاصر اوست که بزبان ترکی بختیابی نوشته و آقای دکتر عبدالرسول خیام پور استاد دانشگاه تبریز اخیراً بفارسی ترجمه و چاپ کرده است . صادقی نقاش و طراح زبردستی بوده و از بهترین شاگردان مظفر علی پسر مولانا حیدر علی نقاش معروف آن زمان خواهرزاده بهزاد بشمار می رود و نمونهایی که از نقاشیها و صورت سازیهای او مانده است مهارت کامل او را می رساند .

۱۳۹ - میرزا محمد ولی دشت بیاضی متخلص بوئی از مردم دشت بیاض در

خاک فاین و از شاعران نامی قرن دهم بود . در زمان شاه اسمعیل اول باخواججه زاده ای که از سادات نجیب مولدوی بود بدر بار آمد و مدتها در آن دستگاه در قزوین با شاعران معروف آن زمان مانند ضمیری اصفهانی و محمد قلی مبللی و وحشی بافقی و خواججه حسین ثنایی مشهدی و مجتهد کاشانی محشور بود و نیز چندی در سیستان زیست تا اینکه در زمان شاه طهماسب بخراسان رفت و آنجا ماند و در همان جا در سال ۹۹۹ در زمانی که یتیم سلطان از بک بخراسان تاخت چون وی شیعه بود کشتندش و می نویسند که سبب کشتن وی را ازو پرسیدند گفت چون از من آزرده شده بود مبادا مرا هجومی گفت و کسی از مردم خراسان که حاضر بود گفت کدام هجو بالانرا ازین که چنین کسی را بکشی و وی گوینده این سخن را نیز کشت . ولی از شاعران نامی زمان خود بوده و در اقسام مختلف شعر دست داشته و دیوان او باقیست .

۱۴۰ - ملک طیفور انجدانی متخلص بملک از شاعران نامی معاصر شاه

طهماسب بود و از دیار خود بقزوین رفت و در مدارس آن شهر سکنی داشت و مردی عاشق پیشه و عیاش بود و با این همه استغنائی کامل داشت و در تنگدستی می زیست و بنان جوین می ساخت و پس از چندی از آنجا بکاشان رفت . داعی انجدانی برادر او بوده و وی غزل را

خوب می گفته است. ظاهراً این دو برادر اسمعیلی بوده اند.

۱۴۱- مولانا داعی انجدانی برادر ملک طیفور سابق الذکر و ظاهراً او هم

اسمعیلی بوده و او نیز مانند برادر مردی قانع و درویش مشرب بوده و گاهی در کاشان زیسته و شاعر توانایی بوده است.

۱۴۲- میر و الهی قمی از سادات قم و از شاعران معاصر پادشاه طهماسب و مردی

عاشق پیشه بود، دلباخته جوانی از طایفه شاعلو شده بود و کسان جوان می خواستند بکشندش و چون برو دست یافتند تنها گوش و بینی او را بریدند. در ضمن هجو بسیار می گفته و مردم از هجای او بسیار رنجیده بودند و غزل را نیکومی سروده و از روش شریف قزوینی و قاضی نور اصفهانی پیروی می کرده. دیوانش شامل شش هزار بیت بوده و در موسیقی نیز دست داشته است.

۱۴۳- مولانا فهمی کاشانی از شاعران معروف کاشان بود و پس از محتشم او را

بر دیگران برتر می شمردند و کرباس فروشی می کرد و سفری هم بعثبات کرده است. در اقسام مختلف شعر دست داشته و غزل را هم نیکومی سروده است.

۱۴۴- فهمی هرموزی از مردم جزیره هرمز یا هرموز بوده و در قرن دهم میزیسته

و رباعی را نیکومی سروده است.

۱۴۵- مولانا حاتم کاشانی از شاعران معروف کاشان و مردی بسیار سبز چهره و

کندم کون بوده بهمین جهت ظرفای کاشان همه جا در حضور او سخن از هندوستان می گفتند و او می رنجید. روزی که چاقشور سیاهی پوشیده بود یکی از ظرفان برو بگذشت و گفت مگر مولانا پاچه تنبان را ورمالیده است و وی تا ۹۹۶ سال مرگ محتشم زنده بوده و او را مرثیه گفته و در اقسام دیگر شعر مخصوصاً غزل هم دست داشته است. پدرش سمسار بوده و وی نیز بدین کار می پرداخته است.

۱۴۶- میر عزیز الله حضوری قمی از سادات محترم قم بود و سالها در عثبات

درس خوانده و مردی متقی بود و پس از مدتی سکونت در نجف بایران باز گشت و چندی در قزوین زیست و شاه طهماسب با او معاشرت داشت و تا مرگ شاه طهماسب و جلوس شاه

اسمعیل دوم در قزوین بود و در آنجا احترام بسیار داشت و از پیران محترم بود و سرانجام دوباره بنجف باز گشت و در آنجا در اواخر سال ۱۰۰۰ در گذشت. وی از شاعران زبردست بوده و غزل را خوب می گفته و دیوانش سه هزار بیت می شده است.

۱۴۷- میر **روزبهان صبری اردستانی** از سادات اردستان بود ولی در اصفهان

می زیست و بهمین جهت باصفهانی معروفست و در زمان شاه طهماسب امام مسجد جامع اصفهان بود و در موسیقی و شطرنج مهارت داشت و در شعر نیز استاد بود و نخست فارس تخلص می کرد و سپس صبری تخلص کرد و در زمان خود شهرت بسیار داشت تا اندازه ای که او را شاهی ثانی می گفتند، دیوان او در دستست.

۱۴۸- میرزا **سلیمان حسابی نطنزی اصفهانی** از نجیب زادگان نطنز بود

اما در اصفهان سکونت داشت و بهمین جهت بیشتر باصفهانی معروف بوده و مردی دانشمند و هنرمند و عارف مشرب بود. مخصوصاً در موسیقی مهارت کامل داشته و ترانه ها و تصنیف های او بر سر زبانها بوده است. از نزدیکان محمد قاسم مستوفی از اعیان دربار شاه طهماسب و در زمان وی جوان بوده و در قزوین می زیسته و عاشق پیشه بوده و پس از مرگ شاه طهماسب نیز زنده مانده زیرا که قطعه ای در تاریخ رحلت او سروده است و در غزل شاعر زبردستی بشمار می رفته است.

۱۴۹- **قاضی نورالدین محمد نوری اصفهانی** از مردم اندانان از روستای

براهان اصفهان و نخست در اصفهان طلبه بود، سپس بقزوین رفت و مدتی شاگردخواجه افضل الدین ترکه و میر فخرالدین سماکی بود و در زمان شاه طهماسب از ملازمان مسیب خان بن محمدخان نکلو بود و سپس منصب قضاوت باو دادند و تنها در اواخر عمر بشاعری شهرت کرد و در سال ۱۰۰۰ در گذشت. قاضی نور از شاعران زبردست زمان خود بوده و در اقسام مختلف شعر دست داشته و دیوان مختصری از او مانده است.

۱۵۰- **مولانا هلاکی همدانی** از شاعران معروف معاصر شاه طهماسب و

مردی امی بود بهمین جهت هر شعری که می گفت در کوی و بازار بهر که می رسید ازو التماس می کرد که آنرا بنویسد. پیش از سلطنت شاه اسمعیل دوم قصیده ای در ستایش

وی گفته بود و اتفاقاً همان روزها وی بساطت رسید و بهمین جهت دوازده هزار تومان صلح باوداد و شاعران دیگر که این خبر را شنیدند قصاید بسیار در مدح او گفتند و چیزی بایشان نرسید. وی بیشتر در خدمت سلطان حسین میرزا و مردی درویش مشرب بوده و اقسام مختلف شعر را نیکو می سروده است .

۱۵۱ - مولانا فروغی عطار قزوینی از شاعران زبردست قزوین در زمان شاه طهماسب بوده و در انواع مختلف شعر دست داشته است .

۱۵۲ - مولانا طبخی قزوینی نیز از شاعران نامی قزوین در زمان شاه طهماسب بوده و دکان آشپزی داشته و دیوان همایون اسفرائینی را جواب می گفته و غزل را نیکو می سروده است .

۱۵۳ - سلطان فخرای قزوینی نیز از شاعران نامی قزوین در زمان شاه طهماسب بود. نخست صراف می کرد و مردی درویش مشرب بود . سفری بهند رفت و در بازگشت وارد دربار شاه طهماسب شد و مورد توجه او گشت و چون خواست در مشهد سکنی گیرد شاه طهماسب برای او در آنجا وظیفه ای برقرار کرد و بدانجا رفت و همانجا در گذشت. وی در شعر پیروی از سبک حافظ می کرده و دیوان خواجه را جواب می گفته و در غزل سرایی مهارتی داشته است .

۱۵۴ - کاکای قزوینی نیز از شاعران معاصر شاه طهماسب بوده و در قزوین میزیسته، مردی سیه چرده و خوش قیافه بوده و بطوافی و بقالی روزگار می گذرانده و در سال ۹۸۰ در گذشت و غزل را نیکو می سروده است .

۱۵۵ - مولانا شرمی قزوینی نیز از شاعران قزوین در زمان شاه طهماسب بوده و در آن شهر خیاطی می کرده و پدرش هم خیاط بوده است و غزل را بروش حافظ صابونی می سروده و شاعر زبردستی بوده است .

۱۵۶ - میرزا سلمان جابری اصفهانی پسر میرزا علی جابری از نجیب زادگان اصفهان و از خاندانی بود که نسبت خود را بجابر بن عبدالله انصاری می رساندند. پدرش چند سال وزیر ابراهیم خان ذوالقدر حکمران فارس بود و وی جوانی را در شیراز گذراند

و در آنجا کسب دانش کرد و وارد خدمات دربار شاه طهماسب شد و نخست در زیر دست میرزا عطاء الله وزیر آذربایجان کار می کرد و وقتی که از جانب او بدربارشاه طهماسب رفت مورد توجه شاه واقع شد و پس از گرفتاری آقا جمال کرمانی نظارت بیوتات خاصه را که با او بود بوی دادند و از نزدیکان شاه طهماسب شد و تامل آن پادشاه بر سر این کار بود و چون شاه اسمعیل دوم به سلطنت رسید از و پشتیبانی بسیار کرد و شاه اسمعیل باندازه ای نسبت باو مهربان بود که دستور داد برای هیچ کس از وزرا بر نخیزد و پس از مرگ شاه اسمعیل در زمان شاه محمد خدا بنده وزیر و اعتماد الدوله شد و به عالی ترین مقامات رسید و دختر خود را بشاه داد و پسر مهترش میرزا عبدالله پیشکار عباس میرزا ولیعهد و پسر دوشمیرزا نظام نیز اعیان دربار بود ولی در میان او و امرای ترک دربار و سرکردگان قزلباش رقابت سخت بود و قلی بیگ قورچی باشی و شاهرخ خان مهر دار و محمد خان ترکمان مخصوصاً با او دشمن بودند. سرانجام در سال ۹۸۸ شاه محمد را برانگیخت که بسوی هرات بتازد و باوی بدانجا رفت و چون غوریان را گرفتند غروری درو پدید آمد و با اعیان دربار گرفتاری می کرد و چون ایشان می ترسیدند که سرانجام بر آنها غالب شود با یکدیگر همدست شدند و در پی فرصت مناسب می گشتند که روزی برای گردش بگازرگاه هرات مصمم شد و اسباب جشن و سرور را با جمعی از مطربان و ندیمان بدانجا فرستاد که در آن جشن با او شرکت کنند. دشمنانش پسران و برادران و برادرزادگان خود را برانگیختند که آنجا بروند و وی را بکشند و روز دیگر که میرزا سلمان براه افتاد عده ای که سر کرده آنها یوسف خان پسر قورچی باشی و ولی جان خان پسر محمد خان و خلیل سلطان برادرزاده شاهرخ خان بودند از راه دیگر رهسپار شدند و کسی که ازین کار خبر داشت او را آگاه کرد و وی شتابان بشهر هرات بازگشت و آن جوانان کد آنجا رسیدند و او را ندیدند. کسانی را روانه کردند که اگر در راه ببینند بکشندش. وی نزد شاه رفت و او را خبر داد و او هم امر را خواست و سبب پرسید، ایشان نخست منکر شدند و خود را بری کردند، اما درین میان گروهی از لشکریان در مدرسه میرزا در هرات گرد آمده و شورش و فوغا کردند و عزل او را

خواستند و کس نزد شاه فرستادند و امیرانی که در مجلس حاضر بودند نیز تأیید کردند. میرزا سلمان که کار را سخت دید راضی شد هر چه دارد بدهد تا آسوده اش بگذارند. شاه هم رضا داد تا فردا دربارش تصمیمی بگیرد. روز دیگر وی را در خانه قورچی باشی زندانی کردند و اموالش را گرفتند و میرزا عبدالله و میرزا نظام پسرانش را هم بند کردند و چند روز دیگر هم او را نگاه داشتند و سرانجام طهماسب قلی بیگ موصو یوزباشی نخستین زخم را باوزد و دیگران او را از پای در آوردند و بدین گونه در ۹۸۸ کشته شد و جسدش را که مدتی در راه افتاده بود بدرخواست علما بمشهد بردند و در آستانه رضوی بخاک سپردند و باصرار امر را شاه دخترش را طلاق داد و اموالش را بایشان بخشید. وی مرد بسیار کارآمد و دانشمند و با ذوق بوده ولی با زیردستان و مخصوصاً ترکان قزلباش بد رفتاری می کرده و در ضمن هنرهای دیگر شاعر زبردستی بوده و مخصوصاً در بدیهه سرایی با اندازه ای دست داشته که جواب نامه های ارباب حاجت را بنظم می داده است.

۱۵۷ - میر شمس الدین خبیصی متخلص بفهمی از سادات محترم و دانشمند

خبیص کرمان (شهادت امروز) و از مشاهیر علمای قرن دهم بود و گذشته از علوم شرعی در ریاضیات و هیئت و رمل و نجوم و ادبیات هم دست داشت و در زمان شاه طهماسب منصب صدارت یافت و تا پایان عمر درین مقام بود و باندازه ای محترم بود که شاه طهماسب در مسایل شرعی کلاً بدستور او می رفت و در ضمن مرد بسیار بخشنده ای بود چنانکه در دوسه سال منصب صدارت خود نزدیک صد هزار تومان آن وقت زرقه و خاک فیروزه ای را که از عواید اوقاف و نذرهای شاه طهماسب باورسیده بود و خمس معادن فیروزه را که در خزانه داشت بسادات و دانشمندان و طلاب بخشید و سرانجام در ۹۳۳ که شاه محمد خدا بنده مشغول محاصره تبریز در برابر ترکان عثمانی بود او را با خود برده بود در آنجا بیماری سوء الغنیه در گذشت. وی شاعر زبردستی بوده و فهمی تخلص می کرده است.

۱۵۸ - فروغی تبریزی از شاعران درجه دوم قرن دهم و شیعه بوده و سفری

بعتبات کرد و غزل را نیکومی سروده است.

۱۵۹ - میر علی حسینی هروی معروف بمیر علی سلطانی یا کاتب السلطانی

و کاتب السلطان از معروف ترین خوشنویسان خط نسخ تعلیق بود. نخست در هرات شاگرد زین الدین محمود خوشنویس و سپس در مشهد شاگرد سلطانعلی مشهدی بوده، اما از هر دو در فن خط پیش افتاده در جوانی در دستگاہ سلطان حسین بایقرا بوده و کاتب السلطان لقب گرفته، سپس عبیدالله خان ازبک که هرات را گرفته در ۹۳۵ جبراً او را ببخارا برده و آنجا مانده و ظاهر آذر ۹۶۰ در همانجا در گذشته و در فتح آباد بخارا بخاکش سپرده‌اند. وی گذشته از خط در انشا و شعر و معما نیز دست داشته و منظومه‌ای در خط بعنوان «مداد الخطوط» نوشته و مردی عارف مشرب بوده از شاگردان معروف او محمود بن اسحق سیارستانی شهابی و میرسید احمد مشهدی بوده‌اند.

۱۶۰ - ضیاء الدین میرم کرمانی متخلص بضیایی از شعرای معروف قرن

دهم بوده، در زمان سلطان حسین بایقرا در هرات سکونت داشت و پدرش خواجه علاء الدین برادر مهتر خواجه افضل الدین محمد کرمانی بود و سالها وزارت پادشاهان را داشت و از جانب مادر برادر امیر سلطان ابراهیم امینی هروی شاعر معروف این زمان بوده و در پایان زندگی بدربارشاه اسمعیل راه یافته است و مردی لطیف طبع و با هوش و خرده بین بوده و در علم سیاق و شعر دست داشته و تا اواسط قرن دهم زنده بوده است.

۱۶۱ - مولانا خلیل الله منجم کاشانی از دانشمندان و شاعران خوش طبع قرن

دهم بوده و در دربار شاه طهماسب می زیسته است.

۱۶۲ - خواجه امیر بیک مهر دار از رجال محترم دربار شاه طهماسب بوده

و سرانجام در زمانی که غازی خان حکمران هرات بود وی سمت وزارت آن شهر را داشت و در جنگهایی که صفویه با عبیدالله خان ازبک می کردند دست اندرکار و بسیار مؤثر بوده و در ضمن شاعری توانا بشمار می رفته است.

۱۶۳ - الامطان محمد ساقی استرآبادی از شاعران نامی قرن دهم و از

دانشمندان زمان خود بوده و بجز دیوان قصاید و غزلیاتی که از او مانده شرحی بر مطالع نوشته و در ماه رجب ۹۵۲ در گذشته است.

۱۶۴ - شریف تبریزی از شاعران نامی قرن دهم بوده و در اقسام مختلف شعر

دست داشته و در ۹۵۵ در گذشته و دیوان قصاید و غزلیاتی از او مانده است .

۱۶۵ - مولانا ولی حیرتی کاشانی نیز از شاعران نامی قرن دهم و اصلاً از

مردم مرو بوده ولی بیشتر در کاشان می زیسته و بهمین جهت بکاشانی معروف شده و از شاعران متعصب در تشیع بوده است. مدتی هم در قزوین در دربار شاه طهماسب بوده و در سیروسلوک نیز شهرت داشته و سرانجام در کاشان روز چهارشنبه ۱۴ صفر ۹۶۱ از بام افتاده و در گذشته است. وی شاعر توانایی بوده و شعر بسیار گفته و چهل هزار بیت قصیده در مدایح ائمه سروده و نیز منظومه بهجة المباحج را در هزار بیت سروده است .

۱۶۶ - مولانا صیرفی نیز از شاعران قرن دهم ایران و در دربار شاه طهماسب

بوده و در سفرها نیز با وی همراهی می کرده، چنانکه در سفر ۹۶۴ در آذربایجان با او بوده است .

۱۶۷ - حکیم پرتوی شیرازی از دانشمندان نامی قرن دهم و با علامه جلال الدین

محمد روانی معاصر بوده و علامه وی را بسیار می ستوده و مردی وارسته و صوفی مشرب بوده و سرانجام در ۹۲۸ در گذشته و در جوار مرقد شیخ سعدی بخاکش سپرده اند. وی شاعری توانا بوده و در غزل و مثنوی دست داشته و ساقی نامه ای هم از او مانده است .

۱۶۸ - میرزا جعفر بیگ قزوینی ملقب باصف خان برادرزاده میرزا غیاث الدین

علی آصف خان میربخشی و خود نیز بخشی و از رجال محتشم دربار جلال الدین اکبر در هندوستان بوده و تا اواخر قرن دهم در شهر آگره پای تخت آن پادشاه می زیسته و شعر فارسی را نیکو می سروده و جعفر تخلص می کرده و مرد دانشمندی بوده است .

۱۶۹ - قاضی جلال سیستانی پسر قاضی احمد سیستانی که او نیز از شاعران

نامی قرن دهم بوده و این پدر و پسر در زمان ملک سلطان محمود پادشاه سیستان می زیسته اند و معاصر شاه اسمعیل اول بوده اند و هر دو شعر را خوب می گفته اند .

۱۷۰ - شیخ جمالی دهلوی از بزرگان شاه جهان آباد یعنی دهلی و از مشاهیر

صوفیه قرن دهم هندوستان بوده و کشف و کراماتی بوی نسبت داده اند و مردی وارسته بوده چنانکه بسنگی و پوست نختی بسنده کرده بوده و در طریقت مرید خال خویش

وی را یا مولانا ادھم منشی در بویا پیچید و پس از چند روز بویا را آتش زدند و بدین گونه او را کشتند. وی شاعری فحل بوده است.

۱۸۳ - **شاهدی مولوی** از صوفیہ قرن دهم و ظاہر از مشایخ طریقہ مولوی بوده و منظومہ‌ای دارد بنام گلشن توحید که در ۹۳۷ بیابان رسانیده و ۳۰۴۰ بیت دارد و پیش از آن ۶۰۰ بیت از مثنوی مولانا جلال الدین را انتخاب کرده که در میان مردم رواج بسیار یافته بود و چون آن ابیات پراکنده بوده و مطالب آن ارتباطی بهم نداشته بر آن شده است که ابیات را بهم پیوسته کند لهذا در میان هر دو بیت پنج بیت از خود سروده و بدین گونه معنی هر دو بیت را بهم ربط داده و مفردات هر مجلدی از مثنوی را جداگانه ثبت کرده است و این مثنوی گلشن توحید را در شش فصل بیابان رسانیده است.

۱۸۴ - **مولانا شرف الدین علی بافقی** از مردم قصبہ بافق در میان یزد و کرمان بوده و بهمین جہت گاهی او را از شاعران یزد و گاهی هم از شاعران کرمان دانسته‌اند. نخست در شیراز می‌زیسته و در آنجا کسب دانش کرده و در دربار شاه طہماسب محترم بوده و گوشش گران بوده است و سرانجام در ۸۰ سالگی در ۹۷۸ در قزوین در گذشته است. وی شاعر توانایی بوده و در قصیدہ و غزل دست داشته و قصاید بسیار در مدح شاه طہماسب سروده است و از بازماندگان شرف الدین علی یزدی مورخ معروف قرن نهم و مؤلف ظفر نامہ

۱۸۵ - **خواجگی شرف شیرازی** از شاعران قرن دهم ہند بوده و تا اوایل قرن یازدہم زندہ بوده است و از ندیمان امرای دکن بوده و در نظم و نثر دست داشته و غزل را نیکو می‌سروده است.

۱۸۶ - **امیر سید شریف باقی شیرازی متخلص بشریفی** پسر امرسید شریف ثانی بوده کہ دخترزادہ میرسید شریف الدین کرگانی دانشمند معروف قرن ہشتم بوده است و این خاندان در اواسط قرن نهم از کرگان بشیراز و عراق رفته‌اند و وی در شیراز ولادت یافته و در زمان شاه طہماسب نخست بوزارت عراق رسید و سپس کلاتری

شیراز را باو دادند ولی میانهاش با ابراهیم خان والی فارس بهم خورد و وی را از کلاتری خلع کردند و وزارت بلوک دارا بچرد را باو دادند و پس از چندی وزیر شاه طهماسب شد و ابراهیم خان را عزل کردند و بزندان افکند و خود نیز بزودی در گذشت. وی از مردان نامور دربار شاه طهماسب بوده و مرد بسیار بخشنده‌ای بشمار می‌رفته و ازو دو پسر مانده یکی امیر معین‌الدین اشرف معروف بمیرزا مخدوم و متخلص باشرف که از علما و مدرسان معروف زمان خود بود و دیگر میرزا امیر که در زمان شاه محمد خدا بنده چندی در قلعه استخر زندانی بود و در موقع فرار بسوی ری در راه در گذشت. امیر سید شریف خود شاعری توانا بوده و غزل را نیکو می‌سروده است .

۱۸۷ - شوقی یزدی از شاعران توانای قرن دهم و مردی خوش گوی بوده و خط نسخ تعلیق را نیکو می‌نوشته و در انشاء دست داشته و بهمین جهت مدتی منشی سام میرزا صفوی بوده است و در شعر نیز مهارت داشته و قصیده را بهتر می‌سروده و غزل هم می‌گفته است .

۱۸۸ - میرزا ابوالقاسم شوکتی دهلوی پسر شیخ محمود ملقب بمیرزا کامران و از شاهزادگان بایری هند بود و در دربار همایون پادشاه احترام داشت اما در جوانی در قلعه کوالیار هند در گذشت و وی غزلسرای ماهری بوده است .

۱۸۹ - امیر صافی بهمی از امرای قرن دهم کرمان و از مردم بهم و عم زاده امیر فاضلی بهمی بوده که نام وی را فاضلی هم ضبط کرده‌اند و احتمال می‌رود که عم زاده خویش را کشته باشد و وی در خراسان مسی‌زیسته و از نژاد ترك بوده و شعر را نیکو می‌سروده است .

۱۹۰ - امیر فاضلی بهمی که در برخی از نسخها نام وی را فاضلی هم ضبط کرده‌اند، وی نیز از امرای قرن دهم بهم و ظاهراً از نژاد ترك و ساکن خراسان بوده و در سال ۱۰۰۱ در میان وی و عم زاده‌اش که ظاهراً همان امیر صافی سابق الذکر باشد بر سر مال نزاعی در گرفته و وی در آن نزاع کشته شده است و او مردی نیکو سیرت بوده و شعر را نیکو می‌سروده است .

۱۹۱ - **شیخ یعقوب صرفی کشمیری** از مشایخ معروف صوفیه هندوستان و خلیفه شیخ حسین خوارزمی پیشوای معروف طریقه نقشبندی بوده و سفر بسیار کرده و بسیاری از مشایخ آن زمان را دیده بود و از ایشان رخصت هدایت گرفته و مریدان بسیار در همه جا و مخصوصاً در کشمیر داشت و در آگره خانقاه او در زمان جلال الدین محمد اکبر رونق بسیار داشت و همایون پادشاه و اکبر بوی بسیار احترام می کردند و سرانجام در ۱۲ ذی القعدة ۱۰۰۳ در گذشت و تاریخ رحلت وی را « شیخ امم » یافته اند. وی از دانشمندان نامی زمان خود بوده و در شعر مهارت کامل داشته و خمسه ای ساخته و رسایل چند در معما نوشته و رباعیات و شرح رباعیات در تصوف دارد و نیز تفسیری بزبان فارسی نوشته است و در غزل هم دست داشته است.

۱۹۲ - **مولانا عالمی دارا بگری** از شعرای معروف قرن دهم فارس بوده و در شیراز می زیست و همانجا در ۹۷۵ در گذشت. وی مردی خوش صحبت بوده و غزل را شورانگیز و عاشقانه می سروده است.

۱۹۳ - **مولانا عبدی ابرقوهی** از مردم ابرقوه در میان یزد و شیراز و از شاعران زبردست قرن دهم بوده است و غزل را شیرین و شورانگیز می گفته است.

۱۹۴ - **عبدی کنابدی** نیز از شاعران قرن دهم و از مردم کنابد یا گناباد و یا گون آباد خراسان بوده و در برخی از کتابها بخطا تخلص وی را عهدی ضبط کرده و اصل او را از توران دانسته اند. وی با سلطان ابراهیم میرزا شاهزاده معروف صفوی متخلص بجاهی بسیار مربوط بوده و از شاعران متعصب در طریقه تشیع بشمار می رفته و بیشتر اشعارش در مدح ائمه شیعه است و در ضمن غزل و مثنوی هم می گفته و تا آخر قرن دهم زنده بوده است.

۱۹۵ - **عشرتی یزیدی** نیز از شاعران غزل سرای ماهر قرن دهم بوده است.

۱۹۶ - **مولانا عشقی کاشانی** از سخنوران نامی این قرن و از شاگردان میر مقبول قمی بوده و در کاشان می زیست و مردی درویش و پارسا بود و در ۹۶۰ در گذشت و او هم غزل سرای زبردستی بوده است.

۱۹۷ - قاضی عطاءالله ورامینی رازی برادر قاضی محمد رازی و از قضاة نامی زمان شاه طهماسب اول بود و در دربار وی در قزوین می زیسته و تا اواخر قرن دهم زنده بود و شاعر توانایی بشمار می رفته است.

۱۹۸ - عبدی رازی یا عهدی شیرازی زیرا که در کتابهای مختلف تخلص و نسبت او را بهر دو شکل نوشته اند ، از شاعران قرن دهم ساکن هند بوده و در اقسام غزل و قصیده دست داشته ، مدتی در کجرات بامیرزا نظام الدین احمد می زیسته و چون بدهلی رفته است پس از عزل قاضی محمد که شیعه متعصبی بوده در سال هزار هجری حکیم عین الملک در لاهور در صدد بر آمده است وی را بجای او بگمارد اما نتوانسته است پیش برود .

۱۹۹ - عبدی بیک شیرازی وی شاعر دیگر است بجز عبدی یا عهدی سابق الذکر و او هم در قرن دهم ظاهراً در هند می زیسته و در ترسل و سیاق دست داشته و پیشه اش نویسندگی بوده و در فراغت شعر می گفته ، دوبار تابع خمسة نظامی کرده است و دیوانش بیش از ده هزار بیت میشده است .

۲۰۰ - شاه طهماسب اول ، پسر مهتر شاه اسمعیل اول و دومین پادشاه سلسله صفوی . در ۹۱۹ ولادت یافت و در ۹۳۰ در ده سالگی پس از مرگ پدر بسلطنت رسید . تا بسن بلوغ نرسیده بود دستخوش امرای قزلباش بود اما چون بالغ شد کفایت و کاردانی خود را نشان داد و از تسلط ایشان بیرون آمد . در آغاز پادشاهی وی ازبکان بشمال شرقی ایران تاخته و تا تربت شیخ جام در خراسان آمده بودند . شاه طهماسب در ۹۳۴ ایشان را در آنجا شکست داد و وادار کرد بسرزمین خود باز گردند . در ۹۳۶ ذوالفقار سر کرده ترکمانان موصلو بیاری طوایف کلهر قیام کرده و عراق را بترکان عثمانی تسلیم کرده بود بهمین جهت شاه طهماسب بیغداد لشکر کشید و هنگامی با آنجا رسید که ذوالفقار را برادرانش کشته بودند و این فتنه فرو خفته بود . پس از آن چون بار دیگر ازبکان بقلمرو ایران تاخته و هجده ماه بود شهر هرات را گرفته بودند شاه طهماسب بدانجا تاخت و چون نزدیک هرات رسید ازبکان آن شهر را رها کردند . در ۹۴۰ لشکر بان

عثمانی بین النهرین و آذربایجان را گرفتند و وارد تبریز شدند و سلطان سلیمان آل عثمان با لشکریان خود به سلطانیه رسید و از آنجا از راه کوهستان عازم جنوب شد که بغداد را بگیرد و چهار سال بعد شروان را هم تصرف کرد. در سراسر این مدت لشکریان ایران در حال دفاع بودند. در ۹۴۸ همایون پسر ظهیرالدین بابر پادشاه تیموری هندوستان که پس از مرگ پدر جانشین وی شده و مخالفانش او را از سلطنت بازداشته بودند بایران پناه آورد. شاه طهماسب پذیرایی بسیار گرمی از او کرد و اصراری داشت که وی بطریقۀ شیعه بگردد و سرانجام لشکریانی بیاری او گماشت و او به هندوستان بازگشت و تاج و تخت را بدین وسیله بدست آورد. در ۹۵۴ القاص میرزا برادرش بتحریر ترکان عثمانی قیام کرد و لشکریان عثمانی که بیاری وی آمده بودند آذربایجان و اصفهان را گرفتند اما چون میان القاص میوزا با ترکان عثمانی بهم خورد ازین کار نتیجه ای نگرفت و گرفتار شد و بقتل رسید. در ۹۶۱ شاه طهماسب با پادشاهان آل عثمان متار که ای برقرار کرد و سال بعد عهدنامه صلح باعضا رسید. سپس با یزید پسر سلطان سلیمان آل عثمان که بر پدر قیام کرده بود در ۹۶۳ بایران پناه آورد و پس از دو سال گفتگو در میان دربار عثمانی و دربار ایران شاه طهماسب در برابر چهارصد هزار سکه زر وی را گشت با آنکه سبب گشتن او را فراهم کرد. در پایان سلطنت شاه طهماسب باردیگر در ۹۷۹ از بکان بخراسان تاختند و شاه طهماسب ایشان را عقب نشاند ولی در نتیجه این لشکر کشی قحطی سخت و پس از آن طاعون روی داد. در ۹۸۴ مادر حیدر نام سر کرده طوایف استاجلو شاه طهماسب را زهر داد و پس از پنجاه و دو سال و نیم پادشاهی او را گشت. شاه طهماسب بیش از پادشاهان دیگر خاندان خود در ادبیات فارسی نام گذاشته است. شعر فارسی را تا اندازه ای خوب می گفت و عادل تخلص می کرد. کتابی در خاطرات و شرح زندگی خود تا حوادث سال ۹۶۹ که با یزید را تسلیم ترکان عثمانی کرده نوشته است که بنام تذکره شاه طهماسب معروفست و یکی از بهترین اسناد برای تاریخ دوره پادشاهی اوست.

۲۰۱ - شاه اسمعیل دوم پسر چهارم و جانشین شاه طهماسب اول و سومین پادشاه

سلسله صفوی . در ۱۵ صفر ۹۸۴ که پدرش هلاک شد نخست طوایف ترکان استاجاوه و خواهر سلطنت حیدر میرزا برادر وی بودند ولی پری خان خانم خواهرش که با وی مخالف بود پناه گاه وی را در حرم سلطنتی در قزوین بدشمنانش نشان داد و ایشان وی را گرفتند و کشتند و بدین گونه جنگ در میان دو دسته در گرفت . شاه طهماسب چون اسمعیل را بی رحم و بیاداد گر می دانست او را بجانشینی خود برگزیده بود و نوزده سال و نیم بود که در قلعه قهقهه زندانی بود و سران قزلباش مجلسی تشکیل دادند و سلطنت او را ی دادند و وی را از آن زندان آوردند و روز چهارشنبه ۲۷ جمادی الاولی ۹۸۴ در قزوین بتخت نشاندند . وی مرد بسیار لثیمی بود و هدایایی را که برای جلوس او آوردند همه را در صندوقها پنهان کرد و پاداشی به هدیه آوردند گان نداد و حتی از دیدار مادر پیر خود که بیقریه شاهزاده عبدالعظیم نزدیک طهران پناه آورده بود خود داری کرد . در ۹۸۵ بهانه همدستی درویشانی که از خاک عثمانی آمد بودند شاهزادگان خاندان خود را کشت و چون در جوانی بتحریرک امیر سید ابوالفتح محمد بن عبدالباقی شریفی شیرازی معروف بمیرزا مخدوم نواده میر سید شریف گرگانی که از علمای معروف حنفی بود طریقه حنفی را پذیرفته بود همین که به پادشاهی رسید او را بوزارت برگزید بدستیاری او طریقه سنت را برگزید و مردم را از بدگویی بخلفای راشدین منع کرد و چون فتنه ای روی داد از آن کار برگشت و آن وزیر را عزل کرد و سرانجام در ۳ ذی الحجه ۹۸۵ در قزوین در گذشت و بیش از دو سال و چند روز پادشاهی نکرد . سبب مرگ وی این بود که شب مقدار کثیری معجون مخلوط با تریاک که بآن حب فلونیامی گفتند و مخلوطی از تریاک و بنگ و مواد مخدر دیگر بود و پری خان خانم خواهرش بدستیاری سران قزلباش آنرا بزهر آلوده بود خورد و از آن مسموم شد . شاه اسمعیل نیز مانند پدر در شعر فارسی دست داشته و عادلانی تخلص می کرده است .

۲۰۲ - شاه محمد خدا بنده پسر مهتر شاه طهماسب بود ، در ۹۳۸ ولادت یافت ،

مادرش از طایفه موصلوی ترکان و معروف بسلطانم بود و با شاه اسمعیل دوم از یک مادر بود . هنگامی که برادر کبوترش شاه اسمعیل دوم بسطنت رسید و شاهزادگان خاندان

خود را کشت می خواست وی و عباس میرزا پسرش را که بنام شاه عباس اول سلطنت رسید نیز بکشد ولی چون شاه محمد نزد مادرشان بسیار گرامی بود از کشتن او چشم پوشید و او را در شیراز نگاه داشت تا با کسی رفت و آمد نداشته باشد. پس از چندی در صدد کشتن هردو بر آمد اما خود مسموم شد و از میان رفت. پس از مرگ شاه اسمعیل هم چنان برای برگزیدن جانشین اودر میان سران سپاه اختلاف بود و چون شاه محمد کور بود او را سزاوار پادشاهی نمی دانستند و سرانجام پس از گفتگوها بشیراز فرستادند و او را بقزوین آوردند و در همان سال ۹۸۵ سلطنت بر داشتند و چون پری خان خانم با پادشاهی او همداستان شده بود قرار برین شد که اسم پادشاهی با او باشد اما کارها را خواهرش انجام بدهد. همسرش خیرالنساء بیگم معروف بمهد علیا مادر شاه عباس که از حیلله گریهای پری خان خانم نگران بود سبب شد وی را بدستور شاه بخانه خلیل خان افشار که در زمان شاه طهماسب سرپرست او بود بردند و در آنجا در شب نهم ذالحجه ۹۸۵ در سن سی سالگی وی را خفه کردند و شاه محمد چون کور بود پارس گشته و فرسوده شده بود اختیار کارها را بهمسرش باز گذاشت و حمزه میرزا پسر بهتر خود را بنیابت سلطنت برگزید. در زمان وی يك سلسله جنگهای با پادشاهان آل عثمان در گرفت و لشکریان عثمانی در ۲۶ صفر ۹۸۶ با بران تاختند و این جنگها تا پایان سلطنت شاه محمد کشید. درین میان بد رفتاری مهد علیا با سران قزلباش ایشان را خشمگین کرد و بی هائنه آنیکه با عادل گرای خان تاتار پادشاه قریم رابطه دارد در روز یکشنبه اول جمادی الاخره ۹۸۷ بحرم پادشاهی تاختند و مهد علیا را کشتند. پس ازین واقعه کار شاه محمد پریشان شد و پی در پی انقلابهایی روی می داد. سرانجام امرای خراسان برو برخاستند و در ۹۸۹ شاه عباس را در خراسان بیادشاهی برگزیدند. شاه محمد پس از برکناری از سلطنت چندی کوشید که دوباره تاج و تخت را بدست بیاورد اما پیش نبرد و سرانجام شاه عباس بادستیاران خود در روز دهم ذی القعدة ۹۹۶ قزوین پای تخت پدران خود را گرفت و دیگر مانعی در برابر او نماند و در مجلس تاج گذاری پدرش را در کنار تخت نگاه داشتند. از آن پس در آنروز می زیست. اینک در سال ۱۰۰۴ در سلطنت پسرش شاه عباس در گذشت. در سبب اینک

چراوی بلقب خدا بنده معروف شده است در میان تاریخ نویسان اختلاف است. برخی گفته اند که از کودکی این لقب را باو داده اند و برخی دیگر گفته اند که چون کور شد بیشتر بعبادت می پرداخت و این لقب از آنجا است. شاه محمد مردی بلند طبع و بخشنده و نیکو رفتار و دانشمند بوده و در شعر نیز دست داشته و فهمی تخلص می کرده است.

۲۰۳ - نصیرالدین همایون پادشاه پسر مهتر ظهیرالدین بابر مؤسس سلسله بایری یا تیموری هندوستان و دومین پادشاه این خاندان بود. در قلعه کابل در ۴ ذی القعدة ۹۱۳ بجهان آمد. مادرش ماهم بیگم نام داشت که از خانواده ای از دانشمندان ایران بود و با سلطان حسین بایقرا پادشاه معروف تیموری ایران خویشاوندی داشت. در کودکی و جوانی در راه کسب دانش کوشیده و مخصوصا بر ریاضیات دلبستگی فراوان داشت اما مردی سست رای بود و بافیون عادت کرده بود. در زمان پدر در تسخیر گجرات دلاوری خود را نشان داده بود، پس از آن نتوانست از عهد برادران خود بر آید و خویشتر داری کند. چون پدرش در گذشت در ۹ جمادی الاولی ۹۳۷ پادشاهی باو رسید و تادم محرم ۹۴۷ که از شیر شاه سوری شکست خورد درین مقام بود. پس گرفتار مخالفت برادرانش میرزا سلیمان و میرزا کامران شد و پس از آنکه کامران را شکست داد کور کرد بینگاله رفت و چندی روزگار را آنجا بیطالت گذارند و چون باردیگر از شیر شاه سوری شکست خورد در ۹۴۸ بایران پناه آورد. مدتی از مهمان نوازی و مهربانی شاه طهماسب صفوی برخوردار شد تا اینکه بیماری او به هندوستان برگشت و در ۴ رمضان ۹۶۲ باردیگر پادشاهی نشست و این کامیابی را مدیون شاه طهماسب بود. در ضمن بیرام خان خان خاقان سپهسالارش که مردی بسیار کاردان بود و شرح حالش گذشت در کار او بسیار مؤثر شد و در ۹۶۲ که سکندر سوری آخرین مدعی سلطنت خود را شکست داد بر تخت استوار شد. سرانجام در روز ۱۴ ربیع الاول ۹۶۳ در دهلی از بام کتابخانه خود افتاد و در گذشت. همایون از پادشاهان بسیار دانش دوست و ادب پرور هندوستان بود و پسرش جلال الدین اکبر را نیز از خردی باین دو خصالت خوری داده است. درباروی یکی از جالب ترین در بارهای جهان برای پناه دادن بدانشمندان و سخنوران بوده است و خود بدو زبان ترکی و فارسی شعر

می گفت و خواهرش گل بدن بیگم کتابی بعنوان همایون نامه بفرمانوی در شرح زندگی او نوشته است .

۲۰۴- میرزا کامران پسر دوم ظهیرالدین بابر و برادر کهنتر همایون پادشاه بود . در حدود سال ۹۱۵ در کابل ولادت یافت . مادرش گلرخ بیگم نام داشت . از برادرش همایون با هوش تر و کارآمدتر اما بی رحم و بدخوی بود . پس از مرگ پدر مدعی سلطنت برادر شد و مدتها با او در زد و خورد بود و در ۹۵۰ رسماً ادعای سلطنت کرد و سرانجام گرفتار شد و در ۹۶۰ او را کور کردند و ناچار دست از دعوی خود برداشت . در ۹۶۱ بزیارت حج رفت و در ذی الحجه ۹۶۴ در عربستان در گذشت . درین سفر واقعه بسیار جالبی که برای او روی داده اینست که همسرش چچیچک بیگم ارغون دختر شاه حسن پادشاه سند که در ۹۵۳ بعقد وی درآمده بود اصرار داشت بکشتی که او را به حج می برد بنشیند و با او برود . پدرش وی را ازین سفر منع کرد و وی گفت که پدر وی را در زمانی که کامران مرد توانایی بوده است بزنی او داده و اینک که ناتوانست نمی تواند ازو دست بشوید و سرانجام با او همسفر شد و چندماه پس از مرگ شوهر در شهر مکه در گذشت . میرزا کامران در زندگی پدر حکمران قندهار بود و چون برادرش همایون بتخت نشست حکمرانی پنجاب را باور داد . هنگامی که همایون در ایران می زیست وی با برادرش میرزا عسکری بر افغانستان که در آن زمان جزو قلمرو بابریان بود استیلا داشتند و درین زمان وی در ترویج ادبیات فارسی در افغانستان کوتاهی نکرده است . خود نیز شاعر زبردستی بود و اقسام مختلف شعر فارسی را نیکو می سرود و دل بستگی بسیار بشعر فارسی داشت و محمود بن اسحاق شهابی را که از خوشنویسان زبردست خط نسخ تعلیق درهند بود گماشته بود کتابهای ادبی فارسی را بخط بسیارخوش برای وی بنویسد . مجموعه اشعار فارسی او شامل نزدیک ۱۵۰ بیت باقیست . پسرش میرزا ابوالقاسم نیز شاعر توانایی بوده است .

۲۰۵- سلطان سلیم آل عثمان که ترکان باو یاوز لقب داده بودند و در زبان

ترکی بمعنی سخت گیر و سنگین دست . پسر بایزید دوم و نهمین پادشاه این خاندان

بود. در ۸۷۲ یا ۸۷۵ ولادت یافت. در زمان پدرش حکمرانی طرابوزان را داشت و پدر او برادرش احمد را بجانشینی خود برگزیده بود و سلیم که در میان لشکریان بیشتر نفوذ داشت در آرزوی سلطنت بود. بهمین جهت بنای نافرمانی نسبت به پدر را گذاشت و جنگ در میان ایشان در گرفت و پس از چندی پدرش از زود خورد با او چشم پوشید. چون باردیگر بنای سرکشی را گذاشت در جنگ با لشکریان پدر شکست خورد و بقریم گریخت و بمتکلی گرای خان حکمران آن شبه جزیره پناه برد که پدرزنش بود. درین میان سپاهیانی که هواخواه وی بودند پدرش را در ۸ صفر ۹۱۸ خلع کرده بودند و وی را بسلطنت برداشتند و پدرش يك ماه بعد در گذشت. سلطان سلیم در سال اول سلطنت برادران و برادرزادگان را که بیم از ایشان داشت کشت. سپس روابط دوستانه با جمهوری و نیز ودولتهای مجارستان و روسیه برقرار کرد و در صدد بود که در آسیا پیشرفت کند و تواناترین رقیب او شاه اسمعیل صفوی بود که هنگام اختلاف وی با برادرش احمد پشیمان از احمد کرده بود. اختلاف شیعه و سنی را بهانه کرد و بنای کشتار شیعیانی را که در خاک عثمانی بودند گذاشت و تاریخ نویسان ترك نوشته اند که چهل هزار تن از ایشان را کشت و مسموم کرد. سپس در تاریخ ۲۳ محرم ۹۲۰ از شهر ادرنه با عده ای از لشکریان خود براه افتاد و يك ماه بعد همه آنها را درینکی شهر جمع کرد و درین میان اعلان جنگی بشاه اسمعیل داده بود که معروفست و نامهای نوهین آمیز چندم نوشته است، تا جایی که شاه اسمعیل ناچار شده بود گاهی آورندگان آن نامها را بکشد. از سوی دیگر عبیدالله خان از بك را که او هم سنی حنفی و دشمن صفویه بود تحریك کرده بود که از مشرق بخراسان بتازد. بدین گونه سلطان سلیم از راه قونیه و قیصریه و سیواس بسرخند ایران نزدیک می شد و بحریه عثمانی برای رساندن آذوقه خود را بطرابوزان رساند. در ارزجان لشکریان وی از دشواری این سفر و خستگی راه زمزمه نافرمانی آغاز کردند و سلیم ایشان را بحیله آرام کرد تا اینکه بدشت چالدران در میان ارومیه و تبریز رسیدند و در آنجا در روز دوم رجب ۹۲۰ جنگ در گرفت. لشکریان ایران بواسطه برتری توپخانه سپاه عثمانی شکست سختی خوردند و شاه اسمعیل از میدان جنگ

گریخت و حرم او که مادر و همسرش نیز در میان ایشان بودند اسیر شد. سلیم روز ۱۵ رجب وارد تبریز شد و روز ۲۳ پس از آنکه شهر را یکسره تاراج کرده و ثروت سرشاری از هر چه بردنی بود بدست آورده و حتی جمعی کثیر از هنرمندان و پیشه‌وران را بزور وادار به همراهی خود و عده بسیاری را اسیر کرده بود از آن شهر رفت که زمستان را در سرزمین قراباغ در آن سوی رود ارس بگذراند ولی ینکی چریان که لشکریان وی بودند وی را ناگزیر کردند با ناتولی بر گردد و از راه قارص و بیبرت با ماسیه رفت و زمستان را در آنجا ماند و چون ینکی چریان باز در اندیشه سرکشی بودند و از تنگی آزرغده می‌نالیدند ایشان را باستانبول فرستاد. سپس در سال ۹۲۱ قسمت شرقی اناطولی و کردستان را تصرف کرد. درین میان اختلافی با سلطان مصر بهم زد و در صدد تهیه بحریه ای برای حمله بمصر برآمد و در ۹۲۲ جنگ در میان ایشان در گرفت. درین جنگ مصریان شکست خوردند و مصر بدست عثمانیان افتاد. پس ازین پیروزی که از بسیاری از کشورهای جهان فرستادگانی بتبریک بدرباروی رفتند برکات شریف مکه نیز پسر دوازده ساله خود محمد را بدرباروی فرستاد و تن بدست نشانده گی وی در داد و بدین گونه نواحی مکه و مدینه نیز در ۹۲۳ جزو قلمرو آل عثمان شد. پیشرفت‌های سلیم در آسیا و افریقا دول اروپا را نیز از وی نگران کرده بود و پاپ لئون دهم دولتهای اتریش و انگلستان و فرانسه را تحریک کرد که در برابر ترکان عثمانی متحد شوند اما تا سلیم زنده بود دست بکاری نزدند. در ۹۲۶ سلیم از آدرنه باستانبول رفته بود و بحریه نیرومندی آماده کرده بود که جزیره رودس را تصرف کند اما ناگهانی در ۷ شوال آن سال در گذشت. درین هنگام در راه استانبول با آدرنه بود و چندی پیش زخمی در پیکر او پیدا شده بود که بآن شیرینجه می‌گفتند و نوعی از سرطان می‌دانستند و آن زخم در راه اوزا از یاد آورد. مرگ وی را نا هنگامی که جانشین وی سلطان سلیمان از استانبول برسد پنهان کردند و پیکرش را بر روی تپه‌ای در شمال غربی استانبول بخاک سپردند و پسرش سلیمان بر روی خاک او مسجدی بنام وی ساخت که در محرم ۹۲۹ ساختمان آن بیابان رسید. سلطان سلیم مرد کافی توانا و در ضمن چنانکه با واقف داده اند سخت گیر

وسنگین دل و بی باک بوده است . درباره وی بسیار بحث کرده اند و ترکان عثمانی وی را از قهرمانان ملی خود شمرده اند . از نظر ادبی یکی از بزرگترین مردان خانواده آل عثمانست مخصوصاً زبان فارسی را خوب می دانسته و غزلیات فارسی او تا اندازه ای جالب توجهست و بزبان ترکی تنها يك بيت از او روایت کرده اند . در شعر فارسی سلیم و سلیمی تخلص می کرده و دیوان غزلیاتش شامل نزدیک دوهزار بیت دردستست .

۲۰۶ - سلطان سلیمان آل عثمان ، معروف بسلیمان اول یا سلیمان دوم زیرا که برخی از تاریخ نوپسان سلیمان پسر با یزید اول عم وی را که دعوی سلطنت داشته است پادشاهی پذیرفته اند و برخی دیگر پادشاهی او را رسمیت نداده اند ، بهمین جهت دهمین یا یازدهمین پادشاه این خاندان بشمار می رود . ترکان عثمانی وی را قانونی سلطان سلیمان لقب داده اند و از نظر کشورداری و رعیت پروری او را بزرگترین پادشاه آل عثمان می دانند . پسر سلطان سلیم سابق الذکر بود ، در سال ۹۰۰ ولادت یافت و مادرش عایشه سلطان دختر منگلی گرای خان پادشاه قریم بود که زیبایی شهرت داشت . در سلطنت پدر حکمرانی مغنیسا را داشت که کار بسیار مهمی نبود و هشت روز پس از مرگ پدرش که در ۷ شوال ۹۲۶ در گذشته بود با سلطنت نشست . از يك سوی مرد بسیار آرام و دادگری بوده و از سوی دیگر شوری در کشور ستانی داشته ، با اندازه ای که سیزده جنگ بزرگ ، ده جنگ در اروپا و سه جنگ در آسیا کرده و در زمان وی قلمرو آل عثمان وسیع تر شده است . نخستین جنگ وی جنگ بلگراد است که بالشکریان مجارستان در ۹۲۷ کرد . در سال بعد جزیره رودس را گرفت . در ۹۳۲ بار دیگر با اروپا تاخت و لشکر یان مجارستان را شکست داد و لوی پادشاه معروف مجارستان درین جنگ کشته شد و ترکان شهر بود پای تاخت مجارستان را گرفتند . پس از آن باز در بوسنه و دالماسی و سلاونی جنگهای دیگر کرد که منتهی بمحاصره معروف شهر وین شد . در ۹۳۸ بالشکریان اسپانیا و اتریش جنگ کرد . جنگ ششم وی جنگ او با ایرانست زیرا که ترکان عثمانی مدعی فرمانروایی بر بتلیس و بغداد بودند . سلیمان وزیر اعظم خود ابراهیم پاشا را مأمور جنگ با ایران کرد . وی در محرم ۹۴۱ وارد تبریز شد و سلطان خود دو ماه بعد باین شهر آمد . لشکر یان

عثمانی از تبریز از راه همدان رهسپار بغداد شدند و شاه طهماسب نتوانست در برابر ایشان ایستادگی کند و چون لشکریان ایران از عهده دفاع آن شهر بر نیامدند ابراهیم پاشا شهر را گرفت و چند روز پس از آن سلیمان با جاه و جلال در تاریخ ۲۳ جمادی الاولی ۹۴۱ وارد شهر شد. چهار ماه در آنجا ماند و دستور داد ساختمانهای بر سر خاک ابوحنیفه بکنند و سفرهای زیارتگاه های نجف و کوفه و کربلا کرد. چون از سوی دیگر لشکریان ایران برخی نواحی را که ترکان تصرف کرده بودند پس گرفته بودند سلیمان از راه اربل و مراغه خود را بشهر نیرساند. شاه طهماسب هم چنان می کوشید با وی روبرو نشود و بهمین جهت عثمانیان آذربایجان و عراق را تصرف کردند و تنها هنگامی که قسمتی از لشکریان عثمانی بر می گشتند در وان جنگی در گرفت و پس از آن دیگر زد و خوردی روی نداد. در ۹۴۳ بر سر جزیره کوردفوجنگ با دولت ونیز در گرفت. سال دیگر ترکان سرزمین مولداوی را تصرف کردند. در ۹۴۸ و ۹۵۰ سلیمان دو جنگ دیگر با دولت مجارستان کرد. پس از آن در ۹۵۵ جنگ دوم با ایران در گرفت و محرك این جنگ القاصر میرزا برادر شاه طهماسب بود که بخاک عثمانی گریخته بود. سلیمان از ارزروم وارد تبریز شد و شاه طهماسب با او برابری نکرد. اما چون لشکریان ایران بسرحدات عثمانی تاخته بودند ترکان ناچار شدند تادیب بکر عقب تشینی کنند. سلیمان زمستان را در حلب ماند و سال بعد را در آراش گذراند ولی احمد پاشا وزیر اعظم او برخی از نواحی گرجستان را گرفت. پس از آن باز سلیمان یک سلسله جنگهایی در ترانسیلوانی با دولت مجارستان و دولت اتریش کرد. در جنگ سوم ایران که در ۹۶۰ روی داد سلیمان خود وارد نشد و رستم پاشا سر عسکر خود را امامور این کار کرد. در بین میان رستم پاشا با او خبر داد که یکی چربان بتحریر یک پسرش مصطفی حکمران اماسیه اندیشه سرکشی دارند و ناچار در ۱۸ رمضان ۹۶۰ با پسرش سلیم رهسپار شد و در راه مصطفی را کشت. در ۹۶۱ جنگ با ایران بمنتهای شدت رسید. ترکان نخست شهرهای نخجوان و ایروان و قراباغ را در آن سوی رود ارس ویران کردند. در ماه ذی القعدة ۹۶۱ نمایندگان دو کشور در ارزروم برای صلح گرد آمدند اما عهدنامه صلح تنها در دهم رجب ۹۶۲ در شهر اماسیه امضا شد و این نخستین عهدنامه صلح بود که در

میان ایران و عثمانی با ماضار سید. جنگ سیزدهم و آخرین جنگ سلیمان با اتریش در ۹۷۴ روی داد اما سلیمان در میدان جنگ در شب ۲۱ صفر ۹۷۴ در گذشت و برای اینکه لشکر یانش نافرمانی نکنند مرگ وی را تا سه هفته پنهان کردند تا پسرش سلطان سلیم برسد و رشته کار هارا بدست بگیرد و سپس پیکرش را با ستانبول بردند و در مسجد سلیمانیه بخاک سپردند. سلیمان مرد بسیار پر کار و کار آمدی بوده است و یکی از توانا ترین پادشاهان حاندان خود بشمار می رود و حتی برخی او را بزرگترین مرد این خانواده می دانند. با آنکه مرد جنگ جوی بود و درین زمینه افراط می کرده است هشت نسخه قرآن بخط او یافته اند که بر سر خاکش گذاشته اند و در اشعار خود گرازانعصب دینی نشان داده است. بشکار نیز بسیار مایل بوده و بجاه و جلال درباری بسیار اهمیت می داده است و جشن های بسیار مجالل برای ختنه سوران پسران خود و زناشویی خواهران خویش برپا می کرده است از آن جمله جشن معروفیست که بمناسبت نکاح خرم سلطان معشوقه خود گرفته است که در جوانی در جمادی الاخره ۹۶۵ در گذشت و نفون بسیار حتی در کار های دیوانی داشت. سلیمان قوانینی را که برای اداره کردن کشور نیاگان وی وضع کرده بودند تکمیل کرد و مجموعه ای بعنوان قانون نامه فراهم آورد و بهمین جهت وی را بیشتر پس از مرگش قانونی لقب دادند. این قوانین بیشتر شامل مقررات نظامی و امتیازات فرماندهان سپاه و مالکیت و مقررات شهر بانی و کیفرهای خلاف کاریها و نظایر آنها بود و مقررات وی تا اندازه ای مساعد بحال اتباع غیر مسلمان خاک عثمانی بوده است ولی پیدا است که شهرت فوق العاده وی در میان ترکان بیشتر بواسطه کامیابی های او در میدانهای جنگ و کشورستانی های اوست که همه گونه امتیاز حتی قانون گذاری را برای او فراهم کرده است. در جهان ادب وجود او بی اثر نبوده و نه تنها خود شعر می گفته و محبتی تخلص می کرده و شعر فارسی او نیز تا اندازه ای جالبست بلکه از تشویق ادیبان نیز خودداری نکرده است و بهمین جهت بنام وی کتابهای بسیار نوشته اند و قصاید بسیار سروده و حتی چندین شاهنامه شامل فتوحات او باقی گذاشته اند. در ضمن در ساختمان بناهای مهم نیز بیش از دیگران همت گذاشته است.

۲۰۷ - شاه اسمعیل اول - نخستین پادشاه و مؤسس سلسله صفویه پسر شیخ حیدر بن

شیخ جنید بن شیخ ابراهیم معروف بشیخ شاه بن خواجه علی بن صدر الدین موسی بن صفی الدین اسحاق اردبیلی پیشوای معروف صوفیه متولد در ۶۵۰ و متوفی در روز دوشنبه ۱۲ محرم ۷۳۵ که بنا بر اسناد رسمی این خانواده نسبش بیست پست یا بیست و پنج پست با امام موسی کاظم میرسیده است . مادرش حلیمه خاتون دختر اوزن حسن پادشاه معروف آق قویونلو در گذشته در ۸۸۳ بوده و وی در ۲۵ رجب ۸۹۲ بجهان آمد . دو برادر مهتر بنام علی و ابراهیم داشت که پس از مرگ پدرش شیخ حیدر در ۸۹۸ پی در پی جانشین پدر در مسند ارشاد طریقه صفوی شدند و چون ایشان در گذشتند مسند ارشاد بوی رسید . در کودکی چندی با دو برادر مهتر خود بدستور سلطان یعقوب پسر اوزن حسن که نمی خواست خواهر زادگان خود را بکشد در استخر فارس یادر جزیرهای در دریاچه وان زندانی بود و پس از مرگ سلطان یعقوب آزاد شد و باردبیل بخانه نیاگان خود رفت . چون دشمنان خاندانش در پی کشتن او بودند مریدان خاندانش او را پنهانی برشت و از آنجا بلاهیجان بردند و کار کیا میرزا علی (۸۸۳ - ۹۱۰) پادشاه سلسله حسینی کیا بیان کیلان که با این خانواده بستگی داشت وی را چندسال در دربار خود پناه داد . چون شیخ صفی الدین در طریقه تصوف جانشین شیخ ابراهیم زاهد کیلانی شده بود پیروان طریقه شیخ زاهد نیز از مریدان این خانواده بودند و پشتیبانی از ایشان کردند . پس از مرگ اوزن حسن ترکان ساکن آذربایجان و موقان واران که بهفت طایفه استاجلو و شاملو و تکلو و بهارلو و ذوالقدر و قاجار و افشار تقسیم می شدند و مریدان این خانواده بودند ازیشان پشتیبانی کردند و شاه اسمعیل که از کیلان با آذربایجان رفت هفت هزارتن ازیشان را با خود یار کرد و سپاهی فراهم ساخت که چون دستار سرخ بر سر می گذاشتند بنام « قزل باش » خوانده میشدند و چون هنگام اقامت در کیلان در دستگاه خاندان کار کیا که شیعه بودند ب مذهب شیعه گرویده بود این مذهب را در میان ایشان انتشار داد . بدین وسیله در ۹۰۸ شروان و آذربایجان و عراق عجم را گرفت

و خود را شاه خواند و سلسله صفوی را بدین گونه تشکیل داد. سپس نواحی دیگر شمال شرقی ایران را هم بر قلمرو خود افزود و در ۹۱۴ در مشرق تا هرات و در مغرب تا دیار بکر و بغداد را فرمان گزار خود کرده و مذهب شیعه را در همه این نواحی انتشار داده بود. بهمین جهت پادشاهان ماوراء النهر که حنفی بودند و سلاطین آل عثمان که دست نشاندگان شان نیز بیشتر پیرو طریقه حنفی بودند سخت هراسان شدند. نخست جنگی در میان ابوالفتح محمد شیبانی بن شاه بوداق معروف بشیبانی خان (۹۰۵-۹۱۶) دومین پادشاه سلسله شیبانی از ازبکان ماوراء النهر در ۹۱۶ در گرفت و شیبانی خان در آن جنگ کشته شد و شاه اسمعیل بر سراسر خراسان استیلا یافت و تنها ناحیه خوارزم برای ازبکان باقی ماند که در شهر خیوه فرمانروایی داشتند. پس از آن شاه اسمعیل متوجه مغرب شد زیرا که پادشاهان آل عثمان بنای تجاوز را بآذربایجان گذاشته بودند و چنانکه پیش ازین در باره سلطان سلیم گفته شد (ص ۴۷۲) در روز دوم رجب ۹۲۰ جنگی بالشکریان سلطان سلیم در دشت چالدران در میان ارومیه و تبریز در گرفت و سوار نظام ایران از پیاده نظام عثمانی که توپخانه مجهزی داشت شکست سخت خورد. تاج تخت و خانواده شاه اسمعیل که در میدان جنگ با او بود بدست لشکریان عثمانی افتاد و خود بامدودی از سپاهیان خویش گریخت. سپاهیان ترک شهر تبریز پای تخت وی را گرفتند و بین النهرین و مغرب ارمنستان که تابع ایران بود تا موصل بدست ترکان افتاد. با این همه شاه اسمعیل گرجستان را گرفت. و از آنجا رابطه‌ای با برخی از پادشاهان اروپا بر قرار کرد تا بیاری ایشان از ترکان عثمانی انتقام بگیرد. در نتیجه گفتگوهای در سال ۹۲۳ پاپ لئون دهم (۱۵۱۳ - ۱۵۲۱ = ۹۱۹ - ۹۲۷) و پامکسیمیلین Maximilien اول امپراتور آلمان و اتریش (۱۴۹۳ - ۱۵۱۹ = ۸۹۹ - ۹۲۵) بر آن شدند که با شاه اسمعیل باری کنند و بر قلمرو عثمانی بتازند و کینه دیرینه را از ترکان عثمانی بستانند. سپس شارل پنجم معروف بشارل کن Charles - Quint پادشاه اسپانیا و امپراتور آلمان و اتریش (۱۵۱۶ - ۱۵۵۸ = ۹۲۲ - ۹۶۶) همین اندیشه

را داشت اما چون در آن زمان راه در میان اروپا و ایران بسیار دراز و دشوار بود این کار بسر انجام نرسید و نامه‌ای که شاه اسمعیل بشارل کن درین زمینه نوشته بود شش سال در راه مانده بود. شاه اسمعیل بجز جنگ‌هایی که در شرق و غرب ایران با همسایگان خود کرده است جنگ‌های متعدد در نواحی مختلف ایران با مخالفان خود در باکو و شرور و یزد و ابرقوه و سمنان و خوار و فیروز کوه و عراق عرب و دیار بکرو کاشان و خراسان و قندهار و بلخ و شیراز و کازرون و استرآباد و همدان و بغداد و خالاط (یا اخلاط) و بتلیس و ارجیش و هویزه و دزفول و شوشتر و لرستان و قصر زرفارس و شروان کرده است و تقریباً همه دوران سلطنت خود را در میدان‌های جنگ گذرانده است. سرانجام در روز دوشنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ هنگامی که در اردبیل بود در ۳۸ سالگی پس از ۲۴ سال پادشاهی در گذشت و بیکرش را در بقعه جدش شیخ صفی‌الدین بخاک سپردند. از وی چهار پسر ماند: شاه طهماسب که جانشین او شد، القاص میرزا، سام میرزا، بهرام میرزا و پنج دختر: خانیش خانم، پری خان خانم، مهین بانو سلطانم، فرنگیس خانم و زینب خانم. شاه اسمعیل قطعاً از پهلوانان بزرگی تاریخ ایران بشمارست و ملوک الطوائفی را که پیش از او در هر گوشه از ایران بحکمرانی پرداخته بودند و گروه بسیار سرکشان آن روز کار را بر انداخت و شاهنشاهی بزرگی در ایران تشکیل داد که پس از شاهنشاهی ساسانیان بزرگترین دولت ایران بوده است و بهمین جهت جانشینان وی تا ۲۴۹ سال پس از آغاز پادشاهی او توانستند در ایران فرمان‌روایی کنند. وی در زبان ترکی غربی معروف بشرکی آذربایجانی شاعر توانایی بوده و در شعر ترکی «خطایی» تخلص می کرده و یکی از نخستین کسانیست که باین زبان شعر گفته‌اند و دیوان اشعار وی یکی از مهم‌ترین آثار ادبی این زبانست. گاهی هم بزبان فارسی شعر گفته و چند بیت از او باقیست.

۲۰۸ - نالک - معروف بیابانانک یا گورونانک، که گورو بمعنی پیشو است،

مؤسس مذهب سیخها در هند و سیخ بمعنی آموزنده و پیروست. در ۸۷۴ از طایفه ختری در شهر تلودی شهر کوچکی نزدیک لاهور ولادت یافت که اینک بمناسبت نام وی نانکانه

خواننده میشود. از آغاز جوانی افکار مخصوص بخود داشت و مجذوب بنظر می آمد و چندان دانا نبود. از هر گونه کاری بیزار بود و پدرش بدشواری توانست وی را وادار کند بسلطان پور که اینک در سرزمین کپور تاله است برود و در دستگاه نواب دولت خان لودی حکمران آن ناحیه بکاری مشغول شود. نواب وی را بپیشکاری خانه خود گماشت و چندسال این کار را بخوبی انجام داد و مخدومش را خرسند کرد. هنگامی که بیکار بود بچنگل می رفت و در آنجا بمراقبت می پرداخت. پیروان وی معتقدند که در یکی ازین مراقبه ها کشف وشهودی باو دست داد و با خدا روبرو شد و مامور شد رسالت خود را بجهانیان اعلام کند و بگوید «تنها يك خداست که نام او راستست و آفریدگارست و از قرص و کینه بیگانه است. جاودانیست و تزاده است و هستی او ازوست و بزرگ و پر از مهرست». از آن پس از خدمت نواب کناره گرفت و در سی سالگی با ابلاغ رسالت خود پرداخت. سفرهای چند کرد و بهمه جای هند رفت و مخصوصاً بعبادتگاه های هندوان و مسلمانان می رفت. همه جا بابیشوایان هند و مسلمان گفتگو کرد و گفت که افکار و آیین و مراسم ایشان باطلست و مردم را بایشان و از خود گذشتگی دعوت می کرد و درست رفتاری و راست گویی را ترویج می کرد. پیروانش گفته اند که در ایران نیز سفر کرد و بمکه و بغداد هم رفته است و در ایران و افغانستان عبادتگاه هایی مخصوصاً در بوشهر و کابل فراهم ساخته است. برخی از تاریخ نویسان مسلمان هند گفته اند که شرایع اسلام را از سید حسن نامی فرا گرفته است ولی درین نکته تردیدست و در هر صورت زبان فارسی می دانسته است. در ده سال پایان زندگی خود در روستایی بنام کرتارپور که یکی از پیروان بسیار متهول او برای وی در کنار رودراوی آباد کرده بود می زیست و مذهب خود را در میان بسیاری از مردم که بدیدار وی می رفتند تبلیغ می کرد. سرانجام در سال ۹۴۶ در همان روستا در گذشت. پیروان بسیار و دوپسر گذاشت که یکی از ایشان بنام «سری چند» طریقه اوداسی را که یکی از طریقه های این مذهبست تأسیس کرده است. نانک اندکی پیش از مرگ خود «انگد» نام را که از اصحاب نزدیک وی بود بجاننشینی برگزید. پیروان او اینک بهفت طریقه

منقسمند و جایگاه اصلی ایشان سرزمین پنجاب و مراکز عمده ایشان شهرهای امرسر ولودیانه و فیروز پورست و در نواحی دیگر مانند پتیاله و ناهبه و جنید و فرید کوت بزم هستند. رویهمرفته نزدیک چهارمیلیون می‌شوند. در کتابهای مذهبی ایشان بعضی از فصول و حکایات بزبان فارسی نوشته شده که بخط گورموخی از خطوط هندی می‌نویسند و بهمین جهت توجهی نسبت بزبان فارسی دارند. نانک خود بزبان فارسی شعر می‌گفته و دیوان اشعار وی که بیشتر آنها مثنویانست نزدیک هزار بیت در بر دارد.

۲۰۹ - ابوالغازی عبیدالله خان اوزبک یا ازبک، پسر محمود سلطان بن شاه بوداغ سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ اغلق بن ابراهیم بن پولاد بن منگوتیمور بن بداکول بن چوچی بغابن بهادر بن شیبان بن جوجی بن چنگیز و پنجمین پادشاه سلسله شییبایی ماوراءالنهر بود. نسبش بسیزده پشت پچنگیز می‌رسید. این سلسله را جددومش ابولخیر در ۸۳۲ در سمرقند تأسیس کرد و در نواحی بخارا و سمرقند و بانج حکمرانی کردند و سرانجام در ۱۰۰۹ بدست خاندان جانیان استراخان منقرض شدند. بیشتر از امیران این خاندان که از همان نژاد از بکان امروز بوده‌اند در طریقه حنفی تعصب شدید داشتند و با پادشاهان صفوی که شیعه بودند سخت دشمن بودند بهمین جهت بارها که نیرو یافته‌اند بر شمال شرقی ایران تاخته‌اند و با صفویه جنگهای سخت کرده‌اند. وی نخست در ۹۱۸ حکمران بخارا شد و در لشکر کشیهای خاندان خود با ایران شریک بود از آن جمله در ۹۳۰ و ۹۳۱ تا ۹۴۰ که پس از مرگ مظفرالدین ابوسعید کوچونجو بن ابوالخیر عم پندرش بیادشاهی با استقلال رسید چندین بار با شاه اسمعیل و شاه طهماسب جنگ کرد و از ۹۴۰ تا ۹۴۶ نیز در دشمنی با ایران پایدار بود و سرانجام در ۹۴۶ پس از بیماری سخت در بخارا در گذشت. عبیدالله خان در تاریخ ایران یادگارهای تلخ گذاشته و خونریزیهای وی هنگام تسلط بر نواحی ماوراءالنهر و خراسان معروفست. این که در زبان فارسی کلمه ازبک برای مردم بی رحم و شریر مثل شده از همان دوران تاخت و تازهای او در خراسانست. با این همه مرد خوش ذوقی بوده و زبان فارسی را که در آن زمان هنوز زبان اکثریت

مردم ماوراء النهر بوده خوب می دانسته و در انواع شعر دست داشته و شعر فارسی او تا اندازه ای خوبست .

۲۱۰- ابوالغازی عبدالله خان از بک ، معروف بعبدالله خان دوم یازدهمین پادشاه سلسله شیبانی پسر اسکندر خان بن جانی بیک بن خواجہ محمد بن ابوالخیر خان و معروف ترین و تواناترین پادشاه این سلسله . در ۹۴۰ در آفرین کنت در ناحیه میان کال که جزیره ای در میان دوشعبه از رود زرافشانست ولادت یافت. پدرانش مردان متوسطی بودند و جدش جانی بیک در ۹۱۸ هنگامی که این خانواده ماوراء النهر را در میان خود قسمت کردند حکمرانی کرهینه را یافت. عبدالله خان در ۹۵۸ وارد کار شد زیرا که نوروز احمد خان حکمران تاشکند و عبداللطیف خان حکمران سمرقند بر قلمرو پدرش تاخته بودند و پدرش از رود جیحون گذشته و از برابر ایشان گریخته بود . وی بجای پدر وارد جنگ شد و ایشان را شکست داد . در ۹۵۹ از طرف مغرب سرزمین بخارا و از طرف جنوب غربی بناحیه قرشی و شهر سبز تاخت و کاری از پیش برد . در ۹۶۳ حتی مجبور شد قلمرو پدران خود را ترک کند و بشهر میمنه پناه ببرد. در ذیقعده همان سال دشمن توانای وی نوروز احمد خان سر کرده ازبکان که از ۹۵۹ تاشکند را تصرف کرده بود در گذشت . عبدالله خان فوراً کرهینه و شهر سبز را گرفت و در ماه رجب ۹۶۴ بخارا را متصرف شد و آن شهر را پایتخت خود کرد . در آنجا عم خود پیر محمد خان را خلع کرد و در شعبان ۹۶۸ واداشت پدرش اسکندر خان را که مرد ناتوانی بود بر کردگی ازبکان نصب کنند و خود کارها را بدست گرفت. در ۹۹۱ پس از مرگ پدر رسماً بیادشاهی نشست . پیش از آن پس از زد و خورد های بسیار با کسانی که در خانواده اش مخالف او بودند در ۹۸۱ باخرا و در ربیع الثانی ۹۸۶ سمرقند را و در ۹۹۰ تاشکند و نواحی شمال رود سیحون را گرفته بود و در ۹۹۱ فرغانه را متصرف شد . در ضمن در نیمه اول سال ۹۹۰ بدشت الغ طاغ لشکر کشید . در ۹۹۶ مردم سرزمین تاشکند بر او شوریدند و وی ایشان را سر کوبی کرد . در جنوب شرقی سرزمین بدخشان را گرفت و بسوی مشرق تاساخت و در خراسان و گیلان و سرنجام در ۱۰۰۲ و ۱۰۰۴ دو بار در خوارزم

ناخت و تاز کرد. سپس بتر کستان شرقی لشکر کشید و بجز قتل و غارت در نواحی کاشغر و یار کند نتیجه ای نگرفت. در سالهای آخر زندگی مشغول زد و خورد با پسر یگانه اش عبدالؤمن خان بود که در پایان سال ۹۹۰ از جانب پدر حکمرانی بلخ را یافته بود. پسرش می خواست هم چنانکه پدر در زمان پدر خود اسکندر صاحب اختیار بوده است وی نیز مختار باشد و عبدالله خان تن در نمی داد. سرانجام شفاعت علمای ماوراءالنهر سبب شد که پدر و پسر صلح کردند. در ضمن چادر نشیتان از بک اختلاف میان پدر و پسر را غنیمت شمرده و قیام کرده بودند و سرزمین تاشکند و سمرقند را گرفته و لشکریان عبدالله خان را شکست داده بودند. عاقبت در ۴ رجب ۱۰۰۶ عبدالله خان در ضمن لشکر کشی در شهر سمرقند در گذشت و پسرش عبدالؤمن را که بجای او نشسته بود شش ماه بعد در باریابش کشتند. پس از مرگ وی خوارزم و قسمتی از خراسان را که این خاندان گرفته بودند از دست دادند و در ۱۰۰۹ سلسله جانیان استراخان پیر محمد دوم پسر سلیمان که جانشین عبدالؤمن شده بود شکست دادند و قلمرو این سلسله را گرفتند و این خاندان منقرض شد. عبدالله بزرگترین پادشاه این سلسله بود؛ مردی کاردان و کشور دار بود و اصلاحات فراوان کرد از آن جمله پول را که تنزل کرده بود اصلاح کرد و سکه تازه زد و وضع اقتصاد را درست کرد و پلها و کاروانسراهای چند ساخت و کاریهایی کند و بهمین جهت هنوز در آن نواحی هر بنای مهمی را یا بوی و یا بامیر تیمور گور کن نسبت می دهند. کتاب مخصوصی بزبان فارسی درباره قسمتی از تاریخ سلطنت او تا سال ۹۹۶ تالیف حافظ تانیش از نویسندگان از بک فارسی زبان بنام شرفنامه شاهی نوشته شده که بیشتر بنام عبدالله نامه معروفست. خود نیز در زبان فارسی دست داشته و بترکی و فارسی شعر می گفته و «عوض غازی» تخلص می کرده و شعر فارسی او تا اندازه ای خوبست.

۲۱۱ - حافظ تانیش از بک، چنانکه گذشت از تاریخ نویسندگان فارسی زبان در

ماوراءالنهر بوده و مؤلف کتابیست بنام شرفنامه شاهی در تاریخ سلطنت عبدالله خان سابق الذکر تا وقایع سال ۹۹۶ که بیشتر بنام عبدالله نامه معروفست و بزبان فارسی روان

نوشته است

۲۱۲- برهان نظامشاه ، دومین پادشاه سلسله نظامشاهیان دکن که در احمد نگر در جنوب هندوستان پادشاهی کرده اند . وی پس از پدرش مؤسس این سلسله ملک احمد بحری پسر نظام الملک بحری که در ۸۹۶ این سلسله را تأسیس کرد در ۹۱۴ بتخت نشست و از همه پادشاهان هند بیشتر با ایران رابطه داشت بهمین جهت در سال ۹۴۴ بر اهنمایی شاه طاهر بن شاه رضی الدین اسمعیلی حسینی چنانکه پیش ازین گذشت (ص ۳۶۷ - ۳۶۸) بمذهب شیعه گروید و تاچندی مذهب رسمی دربار وی بود . برخی از بزرگان دربارش با وی مخالفت کردند و در صدد برآمدند برادرش جاجی را بجای وی سلطنت بنشانند و از عهده برنیامدند . برادرش بناحیه برار گریخت و چون علاءالدین عمادشاه از سلسله ، پادشاهیان در برارناحیه پطری را که زادگاه نیاکان وی بوده هنگامی که هنوز برهن بودند در تصرف داشت و وی میخواست باو واگذار کند با وی جنگ کرد و آن ناحیه را گرفت . سپس در صدد برآمد ناحیه شالپور را که در میان پادشاهان احمدنگر و پادشاه بیجاپور متنازع بود تصرف کند و برای اینکار با « سواشیواریه » پادشاه هندوی ناحیه و بیجیانگر متحد شد و بدین گونه پادشاه هندو ناحیه رایچوردو آب را گرفت و وی هم قلعه شالپور را تصرف شد . سرانجام در ۹۶۱ در گذشت و پسرش حسین نظامشاه بجای او نشست . برهان نظامشاه توجه خاصی بزبان فارسی داشته و یکی از مهمترین عوامل انتشار این زبان در ناحیه دکن بوده است . خود نیز در شعر فارسی دست داشته و سپهری تخلص می کرده است .

۲۱۳ - شاه جمشید خان اسحاقی ، چهارمین پادشاه سلسله اسحاقی گیلان پسر سلطان محمود خان بن مظفر . امیر دیباج مظفر سلطان این سلسله در ۹۲۳ تأسیس کرد و تا ۱۰۲۸ حکمرانی کردند . وی در روز پنجشنبه ۱۷ ربیع الاول ۹۷۵ جانشین پدر شد و درین سال پس از خلع کار کیا احمد پادشاه شاه طهماسب حکمرانی قلمرو وی را نیز باو داد و در ۹۹۱ کشته شد . برخی از تذکره نویسان درباره وی بخطا رفته اند و او را جمشیدخان ترکستانی نامیده اند . وی نیز شاعر توانایی بوده و غزل را خوب می سروده

است . در رشت خلیل زرگر از شاعران معاصر وی منظومه‌ای درباره‌ی وی بنام جمشید نامه سروده است .

۲۱۴- غازی گرای خان دوم ، پانزدهمین پادشاه سلسله گرایان قرم (کریمه)

پسر دولت گرای خان اول که بواسطه دلاوری و جنگ جوی او را « بورا » لقب داده بودند که در ترکی بمعنی توفانست . پس از دو برادر خود محمد گرای و اسلام گرای بیادشاهی رسید . پیش از پادشاهی از دست نشاندگان پادشاهان عثمانی بود و در جنگ با ایران شرکت کرد و اسیر شد و هفت سال در قلعه معروف فقهه زندانی بود تا آنکه آزاد شد و از آنجا باستانبول رفت و جلب توجه سلطان مراد سوم آل عثمان را کرد و باین وسیله در ۹۹۶ بیادشاهی رسید و بهمین عنوان در ۹۹۹ برای تصرف مسکولشکر کشید و درین جنگ از روسها شکست خورد و زخمی شد . سال بعد برادرش فتح گرای را که ولیعهد بود بار دیگر بجنگ روسها فرستاد و درین جنگ روسها عده کثیر از لشکریانش را اسیر کردند . پس از آن در لشکر کشی پادشاهان عثمانی بمجارستان شرکت کرد . در ۱۰۰۵ مورد خشم سلطان محمد سوم آل عثمان قرار گرفت و او را خلع کردند و فتح گرای برادرش را حکمرانی دادند . وی بشهر سینوپ (سینوب یا سنوب) در عثمانی رفت و از سلطان دلجوئی کرد و فرمان حکومت قرم را ازو گرفت و چون بسرزمین خود بازگشت باسانی بار دیگر بر تخت نشست و برادرش را کشت . درین زمان از ناتوانی سلطان محمد سوم برخوردار شد و بیش از پیش استقلال یافت و در اندیشه آن بود سلطنت خود را استقلال کامل بدهد و در خاندان خود موروث کند . در رین میان در شوال ۱۰۱۶ در گذشته و پسرش تقتمش بجای او نشست اما پادشاهان عثمانی او را برسمیت نشناختند و فرمانروایی را برادر غازی گرای یعنی سلامت گرای دادند . غازی گرای یکی از معروفترین پادشاهان این سلسله است . چندی پایتخت خود را از شهر باغچه سرای بشهر « کوزلو » برد . در ضمن پادشاهی باذوق و هنرمند بود و در موسیقی دست داشت و چند ساز را خوب می‌زد . در زمانی که در ایران بود فارسی را خوب یاد گرفته بود و بزبان فارسی شعر می‌گفت و برخی اشعار خوب از او مانده است .

۲۱۵ - محمدی خان کرد، دهمین فرمانروا از سلسله سوم اتابیکان لرستان یا بنو خورشید که با اتابیکان لر کوچک معروف بوده‌اند و ایشان را هم کردهم لر نوشته‌اند و از ۷۱۶ در لرستان فرمانروایی داشته و پایتختشان شهر خرم آباد بوده است و سرانجام بمقهور صفویه شده‌اند. تا سال ۸۱۰ تاریخ این خاندان تا اندازه‌ای روشنست و از آن پس دیگر اطلاع درستی نیست. محمدی خان یا محمد بیک کرد یا لر پسر جهانگیر بن رستم بود و پس از برادر خود رستم بن جهانگیر بحکمرانی رسیده است. تاریخ آغاز و انجام حکمرانی او درست معلوم نیست و بیشتر دست نشاندۀ صفویه بوده است. پدرش جهانگیر را در سال ۹۴۹ فرمان شاه طهماسب گشتند و پس از نخست رستم و سپس محمدی بیک بحکمرانی رسیدند و چون از پادشاهان صفوی هر اسان بود پس از مرگ شاه اسمعیل دوم از ایران بخاک عثمانی رفت و بساطان مراد سوم آل عثمان پناه برد و گویا در خاک عثمانی ماند و با ایران بازنگشت و از آن پس دیگر آگاهی از او در کتابها نمانده است. وی غزل را نیکو می‌سروده و برخی از اشعار او مانده است.

۲۱۶ - سلطان ابراهیم میرزا صفوی، پسر بهرام میرزا پسر شاه اسمعیل اول و برادر زاده شاه طهماسب و داماد او بود. شاه طهماسب حکمرانی خراسان را باو داده بود و پس از مرگ وی که در سرسلطنت در میان شاهزادگان صفوی اختلاف در گرفت وی از کسانی بود که شاه اسمعیل دوم را یاری کرد و در قزوین ساکن بود و درین زمان ایشک آقاسی باشی دربار شاه طهماسب بود. شاه اسمعیل برای اینکه برادرش سلطان حسین میرزا حکمران قندهار بود و می‌ترسید اگر با او بدرفتاری بکند برادرش در خراسان زحمت فراهم کند ظاهراً با او خوشرفتاری می‌کرد و سمت مهرداری خود را باو داد. اما بزودی از او برگشت و در آغاز سلطنت خود در ۹۸۴ که فرمان دادش تن از شاهزادگان خاندان خود را که در قزوین بودند بکشند چرکسان که مامور این کار شده بودند بخانه وی ریختند و او را از کنار زرش بیرون کشیدند و طناب انداختند. و بدین گونه از جهان رفت. سلطان ابراهیم میرزا یکی از هنرمندترین و داناترین شاهزادگان این سلسله بود. گذشته از آنکه شعر را خوب می‌گفت و جاهی

تخلص می کرد خط نسخ تعلیق را بسیار خوب می نوشت و نقاش زبردستی بود و در موسیقی شاگرد مولانا قاسم قانونی موسیقی دان معروف آن زمان بود و چند ساز را خوب می زد و نیز در نجاری و ساز تراشی و خاتم بندی زبردست بود. دستگاه وی پناهگاه جمعی کثیر از ادیبان و هنرمندان بود و کتابخانه بسیار مجللی از آثار خوشنویسان و نقاشان معروف فراهم کرده و چینی خانه ای شامل بهترین ظرفهای چینی و نفایس فراوان داشت. زنی که از گذشته شدن وی بسیار متأثر شده بود برای اینکه نفایس وی بدست شاه اسمعیل نیفتد کتابها و نقاشیهای او را در آب انداخت و چینی ها را شکست و نفایس دیگر او را آتش زد و خود در همان ماه که شوهرش را کشته بودند از شدت تأثر در گذشت.

۲۱۷ - سلطان حسن میرزا صفوی ، فرزند ارشد سلطان محمد خدا بنده و برادر مهتر شاه عباس، مادرش دختر میر عبدالعظیم سیفی حسینی از امرای کیلان و خود داماد قاضی جهان بود. در ۹۶۶ ولادت یافت. عمش شاه طهماسب در کودکی او را از هرات خواست و چندی پیش خود در قزوین نگاه داشت و پس از چندی حکمرانی نصف مازندران را باو داد و میرک دیو را که از طایفه دیو سالاران مازندران بود بوکالت و پیشکاری او مأمور کرد. چون میرک از سلطان حسن میرزا و کار گزاران او فرمان برداری نمی کرد بی اطلاع شاه طهماسب او را کشت و طایفه دیو سالاران مازندران قیام کردند. شاه طهماسب خشمگین شد و باو گفتند که سلطان حسن این کار را بتحریک میر عزیزخان یسر میر عبدالله خان خال خود کرده است. شاه فرستاد و همه کاغذهای او را بدر بار آوردند و چون برو مسلم شد میر عزیز را زندانی کرد و بقلعه اصطخر فرستاد. پس از مرگ شاه طهماسب چون سلطانم مادر شاه اسمعیل دوم که جد او بود این شاهزاده جوان را بسیار دوست می داشت با امید آنکه جدش پشیمان او خواهد شد بی دستور شاه اسمعیل از مازندران بیرون آمد که بدر بار برود. چون بتهران رسید شاه اسمعیل خبر شد و اجازه نداد بقزوین برود ولی چون پدرش سلطان محمد خدا بنده و یکی از برادرانش در شیراز در میان طایفه ذوالقدر و برادر دیگرش در هرات در میان طایفه استاجلو نفوذ بسیار می داشتند و می ترسید که اگر باو آسیبی برساند دوچار

دشواری شود نزد او فرستاد و پیغام داد که مادرم در قم هست و من عجالة مشغول تهیه آتم که او را با احترام نزد خود بیاورم ، چون ازین کار فارغ شدم ترا هم نزد خود خواهم آورد و چون وضع خوشی نداری اکنون در طهران بمان . اما در آوردن مادر و احضار او بهانه می آورد ، تا اینکه در صدد برآمدن طریقه اهل سنت را مذهب درباری خود بکنند و بدخواهان باو گفتند قزلباشان شیعه که ازین کار رنجیده اند در صددند سلطان حسن را بیادشاهی برسانند . شاه اسمعیل هم مسیب خان شرف الدین اعلی تکلو را که خواهر زاده سلطانم مادرش و خاله زاده او و سلطان حسن بود مأمور کرد بطهران بیاید و او را بکشد . وی باین کار تن در نمی داد و دست بدست می کرد تا اینکه بشاه اسمعیل خبر رسید که سلطان حسن از طهران بیرون آمده و بتائی راه می پیماید و بکرج ساوجبلاغ رسیده است . کوسه علیقلی و امرای ترکمان را با چهل پنجاه تن از قورچیان خود فرستاد که هر بیست و دو تن ازیشان سر طناب را بدست بگیرند و او را بدین گونه خفه کنند . مسیب خان که در راه بود ازین کار خشنود شد و باز گشت . آن گروه بطهران رسیدند و در خانه ای را که سلطان حسن در آن بود قفل کردند که از آنجا نگریزد . سلطان حسن ترکش و کمان خود را برداشت و بر روی بسام رفت و مصمم بود تا می تواند پایداری کند . کوسه علیقلی خدعه کر و او را فریب داد و گفت آمده ایم ترا ببریم و قرآنی بدست گرفت و بدروغ سوگند خورد . سلطان حسن اعتماد کرد و با ایشان رو برو شد و ایشان گردش را گرفتند و طناب بگردنش بستند و او را خفه کردند و بدین گونه وی در پایان سلطنت شاه اسمعیل دوم در همان سال ۹۸۴ که بسیاری از شاهزادگان صفوی بفرمان شاه اسمعیل کشته شدند ازین جهان رفت . این شاهزاده از جوانان دلیر و زیبا و کریم و بخشنده و بزرگوار خاندان خود بوده و شعر را نیکومی سروده است .

۲۱۸ - سلطان مصطفی میرزا صفوی ، پسر پنجم شاه طهماسب اول از مادر گرجی در ۹۶۴ ولادت یافت . از کودکی در میان امرای استاجلو بزرگ شده بود . در جوانی در جنگ باخان احمدخان پادشاه کیلان پدرش وی را با امیرخان ترکمان و فوج خلیفه مهرداد و نظر سلطان استاجلو لله وی بناحیه بیه پیش کیلان فرستاد و

سلطان زیاد اغلی حاکم کسگر و میرزا کامران کوهدمی و احمد سلطان بیه پسی و کیل جمشیدخان را از کیلان مأمور کرد که با ایشان همدست شوند و در کن السلطنه معصوم بیگ صفوی را هم از قزوین مأمور آن جنگ کرد. پس از آنکه نظر سلطان استاجلو لله او مرد پدرش حسین بیگ پسر حسن بیگ یوزباشی را که از ارکان دولتش بود پیشکاری او گذاشت. از میان برادرانش که نه تن بودند با برادر دوم سلطان حیدر میرزا دلپستگی کامل داشت. بهمین جهت پس از مرگ پدر که درباره جانشینی او اختلاف در گرفت وی طرفدار سلطنت سلطان حیدر بود و با سلطنت برادر اول شاه اسمعیل دوم مخالف بود. پس از کشته شدن سلطان حیدر وی از قزوین بجایگاه ایل بیات رفت. شاه اسمعیل بواسطه نفوذی که وی در میان طوایف استاجلو داشت نخست در کشتن وی تردید داشت و سرانجام دستور داد حاجی او پس سلطان بیات او را بگیرد و بقزوین ببرد و پیره محمدخان استاجلو بسپارد و قبض بگیرد و او چند روز در خانه پیره محمدخان در انتظار مرگ بود و عبادت می کرد و چون امرای استاجلو صلاح خود را در کشتن وی می دانستند شبی بنخواستگاه او رفتند و او را خفه کردند و بیکر او را با بیکر سلطان سلیمان میرزا برادر مهترش که پسر چهارم بود و در همان روز کشته بودند در بقعه امامزاده حسین در قزوین بخاک سپردند. بدین گونه وی در سال ۹۸۴ با شاهزادگان دیگر خانواده اش کشته شد. پیاداش این خدمت دختر پیره محمدخان را که نامزد شاه اسمعیل بود در همان روزها بعقد شاه درآوردند. پس از چندی دختر سلطان مصطفی میرزا بهم سری شاه عباس درآمد. این شاهزاده جوان هوشیار و زیبا و از شاهزادگان کارآمد و هنرمند خاندان صفوی بوده و غزل را خوب می گفته است.

۲۱۹- مسیب خان تکلو، پسر محمد خان شرف الدین اغلو تکلو که لله شاه

محمد خدا بنده پیش از سلطنت و حکمران هرات بود. در ضمن خواهرزاده سلطنت دختر موسی سلطان موصلوی تر کمان زن شاه طهماسب و خاله زاده شاه اسمعیل دوم و شاه محمد خدا بنده بود و از بزرگان دربار شاه اسمعیل دوم و شاه محمد بشمار می رفت. پس از مرگ شاه طهماسب از موافقین سلطنت شاه اسمعیل بود و بهمین جهت شاه اسمعیل

حکمرانی ری را باو داد اما در کشتن شاه اسمعیل با امرای دربار وی همدست شد و چون شاه محمد بسطنت رسید وی را در حکمرانی ری نگاه داشت و تا پایان سلطنت وی درین سمت بود و در ضمن سمت ریش سفیدی او یماق تکلو را باو دادند . درین میان در جنگهای آذربایجان با پادشاهان عثمانی و عادل گرای خان تاتار شرکت مؤثر کرد و در جنگ صاین قلعه با حمزه میرزا پسر شاه محمد خدا بنده اسیر شد و حمزه میرزا او را عفو کرد ولی با مخالفان وی در کشتن او همدست شد و تا ۹۹۲ حکمران ری بود . در ضمن مردی هنرمند و ادب پرور بود و خط نسخ تعلیق را خوب می نوشت و در موسیقی دست داشت و تصنیف هایی ساخته بود که معروف بود . در شعر فارسی نیز دست داشته است .

۲۲۰- مرادخان فکاری ، پسر تیمور خان یا نمر خان حکمران سیستان در زمان شاه طهماسب و الله بدیع الزمان میرزا ، از امرای استاجلو و از اعیان دربار شاه طهماسب بود که در پایان سلطنت وی را بجنگ ملک جهانگیر رستم داری پسر ملک سلطان محمد حکمران کجور و رستم دار فرستاد و وی قلعه کجور را چهار ماه محاصره کرد . درین میان شاه طهماسب مرد و او پس از کشته شدن سلطان حیدر میرزا از کجور بلاهیجان نزد پیره محمد خان استاجلو رفت و دست از محاصره قلعه کجور برداشت . چون شاه اسمعیل دوم پادشاهی رسید می ترسید که وی با سلطنت او مخالفت کند و هواخواه پادشاهی برادرش امامقلی میرزا گردد . علی خان بیگ تر کمان داروغه دفترخانه خود را نزد پیره محمد خان فرستاد و باو دستور داد که مرادخان را کور کند تا نتواند کاری از پیش ببرد . مرادخان از مردان نامی روزگار خود و سر کرده طبقة سلطان حیدریان در دربار صفویه بوده و شعر را نیکو می سروده و فکری تخلص می کرده است .

۲۲۱- محمد امین سلطان تر کمان ، از امرای تر کمان دربار صفویه و از خانواده مادری شاه اسمعیل دوم بود و مردی دلیر و بخشنده بشمار می رفت و تا زمان شاه عباس اول می زیست و شعر نثر کی و فارسی را خوب می گفت .

۲۲۲- شاهویردی چمدان اوغلی متخلص بغیوری ، از امرای ترک دربار

صفویه در زمان شاه طهماسب و شاه عباس اول و مردی صوفی مشرب بود و غزل را نیکو می‌سرود .

۲۲۳- محمد پاشا، پسر اسکندر پاشا روملی بودند حکمران یمن از جانب پادشاهان آل عثمان که در ۹۳۰ بدین سمت برگزیده شده است . از مردان با ذوق و دانشمند زمان خود بود و ترکی و عربی و فارسی را بسیار خوب می‌دانست و بهر سه زبان شعر می‌گفت .

۲۲۴- محمد بیگ مذاقی یا مذاقی، از کارگزاران دربار شاه محمد خدا بنده و نواده قراجه سلطان تکلو بود . در سال ۹۸۸ که خدا بنده در آذربایجان و قفقاز با ترکان عثمانی در جنگ بود مرشد قلی خان استاجلو که در خراسان بود برخی از سران را از خود رنجانیده بود از آن جمله شاه قلی سلطان قارنچه اوغلی استاجلو از آنجا رهسپار لشکرگاه شاه شده بود در راه در خاک و رامین این محمد بیگ که سر کرده جماعت تکلو ملازمان مسیب خان شرف الدین اغلی سابق الذکر بود باسید سوار پرو و کسان او تاخت و جنگ در میانشان در گرفت و محمد بیگ شکست خورد و خدا بنده فرمان داد طایفه تکلورا که در ناحیه ری بودند سر کوبی کنند امام مسیب خان این کار را مصلحت ندید . چندی نیز حکومت کیلان را داشت و در آن ناحیه چهارصد پانصد تن از قزلباشان را بدست مردم کیلان بکشتن داد و جزین دیگر از احوال وی اطلاعی نیست . وی شعر فارسی را خوب می‌سروده و ظاهراً مذاقی تخلص می‌کرده است .

۲۲۵- مهدیقلی خان قادیورقایی معروف بقادیورقالی، از سرکردگان قزلباش در زمان شاه محمد خدا بنده و شاه عباس و در میان قزلباشان به « سولاخ » معروف بود و در زمان شاه عباس درجه امیری یافت و سفر بسیار کرده بود و شعر فارسی را خوب می‌گفت .

۲۲۶- پهلوان بیگ قمری ، از مردم طایفه قمری و از سران سپاه صفویه در زمان شاه طهماسب و شاه محمد خدا بنده بود و در خراسان دلاوریهای بسیار کرد و بهمین جهت در زمان خدا بنده بدرجه امیری رسید و در موسیقی و شعر دست داشت .